

تزهایی درباره ی ستم بر زنان



نشریه ی: Trotskyist International

توسط گروه: Power Workers

ترجمه: سارا قاضی

تاریخ و ادبیات مارکسیستی

فهرست

پیشگفتار

ریشه و طبیعت متغیر ستم بر زنان

۱- ستم اجتماعی

۲- جامعه طبقاتی

۳- نظام سرمایه داری صنعتی

۴- نقش خانواده در نظام سرمایه داری

۵- ستم سیستماتیک وارد بر زنان تحت نظام سرمایه داری

۶- خانواده پرولتری و کار خانگی

۷- نقش اجتماعی زنان در جوامع بورژوایی

۸- اهمیت خانواده در نظام سرمایه داری

۹- تک همسری

۱۰- سوء استفاده های جنسی از زنان در جامعه سرمایه داری

۱۱- مذهب و ستم جنسی

۱۲- اشکال ستم جنسی

۱۳- روابط زن و مرد پرولتر در جامعه بورژوایی

۱۴- امپریالیزم و ستم بر زنان

۱۵- تولید و باز تولید در جامعه سرمایه داری

۱۶- اشکال استثمار در دوران اولیه نظام سرمایه داری

۱۷- استالینیسم و ستم بر زنان

۱۸- دستاوردهای زنان

۱۹- آزادی زنان و سوسیالیزم

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N 3XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴

پیشگفتار

از آن جایی که در تمام جوامع و در طول تاریخ زنان (به ویژه زنان طبقه کارگر) از استثمار شده ترین اقشار در جامعه بشری بوده اند، ریشه تاریخی ستم بر زنان و مبارزات آن ها به صورت های مختلف و در طول تاریخ، می باید بر طبقه کارگر روشن و کاملاً شناخته شود. از آن جایی که طبقه کارگر تنها طبقه ای است که قادر است بهترین برنامه اقتصادی و سیاسی را بر مبنای نیازهای توده ها - و نه بر مبنای سودآوری به نفع عده ای خاص - عرضه کند، و از آن جایی که دوران دیکتاتوری پرولتاریا ابتدای اقدام بر چیدن ارزش های اجتماعی بورژوائی موجود و همواره حاکم بر جامعه است، لازم است که طبقه کارگر و به ویژه پیشروی کارگری به ابعاد مختلف مسائل اجتماعی و علت پیدایش آن ها و ارتباط شان با مبارزات کارگری پی ببرد. قبل از این که در عمل بخواهد رهبری جامعه را به عهده بگیرد.

اغلب ممکن است مسائل اقشار مختلف جامعه، به نظر بی ارتباط با مبارزات طبقاتی طبقه کارگر بیاید. اما از آن جایی که طبقه کارگر در برابر نظام سرمایه داری و در مبارزات خود علیه این نظام هم به حمایت کلیه اقشار ستمدیده جامعه نیاز دارد و هم وظیفه دارد که در پی مبارزات، برچیده شدن هر گونه ستمی را هدف خود قرار دهد، لذا نمی تواند نسبت به آن ها بی تفاوت بوده و آن ها را بخشی از مبارزات خود به حساب نیآورد.

مسئله زنان و ستم تاریخی بر زن، یکی از این مسائل مهم است که پیشروی کارگری باید بدان آگاهی کامل داشته و در جهت برچیده شدن آن از همان ابتدا و در درون خود شروع به عمل نماید. از بین بردن ارزش ها و اخلاق بورژوائی در درون تک تک خانواده های کارگری می تواند به رشد و استحکام مبارزات این طبقه در

جامعه ای که هنوز سرمایه داری حاکم است کمک نماید. ایجاد تساوی حقوق انسانی بین زن و مرد در خانواده کارگری می تواند، ضعف های موجود در روحیه زنان طبقه کارگر را کم کرده و مردهای طبقه کارگر را از اخلاق و روحیه سالم تری برخوردار نماید.

زمانی که ما هنوز در نظام سرمایه داری به سر می بریم، حداقل کاری که می توانیم برای خود انجام دهیم، این است که به ماهیت و ریشه های رفتار و اخلاق خود در خانواده و اجتماع که تحت تأثیر زندگی در چهارچوب ارزش های بورژوازی کسب شده، پی ببریم و با برخی دلایل اساسی در تشکیل بعضی از عقاید و اعمال خود آشنا شویم. تا شاید راحت تر بتوانیم در عمل کمبودهای خود را جبران و از عیوبی که در پیشبرد مقاصد طبقه کارگر سد ایجاد می کنند، جلوگیری نماییم.

آموزش های تنوریک در زمینه دلایل پیدایش خانواده به شکل امروزی آن و علت وارد آوردن ستم تاریخی بر زن، دید زنان و مردان طبقه کارگر را نسبت به توانایی های خود باز کرده و نهایتاً در برنامه های عملی مبارزات طبقاتی طبقه کارگر با نظام سرمایه داری، تأثیر عینی و واقعی می گذارد.

لذا ما یکی از تزه های مربوط به ستم تاریخی بر زن را که برای نخستین بار در تابستان ۱۹۸۹ در نشریه ی **Trotskyist International** توسط گروه **Power Workers**، انتشار یافته بود، درج می کنیم. باشد که قابل ملاحظه و استفاده زنان و مردان طبقه کارگر و سایر قشرهای تحت ستم قرار گیرد.

سارا قاضی- خرداد ۱۳۷۸

ریشه و طبیعت متغیر ستم بر زنان

۱- **ستم اجتماعی:** ستم اجتماعی ای که به طور سیستماتیک بر زنان وارد شده است، رابطه ای سر باز نزدنی با وجود جامعه طبقاتی دارد. نتیجه مستقیم رشد مالکیت خصوصی و تقسیم جامعه به طبقات مختلف، یکی از بین رفتن حقوق کامل زنان در اجتماع و گرفتن تساوی حقوق آنان با مردان از نظر اقتصادی و سیاسی بود. در حقیقت هیچ زمینه «طبیعی» یا «ابدی» ای بر زیردست بودن زنان وجود ندارد. جوامع بشری در مرحله رشد وجود داشته اند که انگلس آن ها را «کمون اولیه» نام نهاد. در آن دوران به سهم زنان در پیشبرد امور و نقش آن ها در جامعه، به دیدی مساوی با (و گاهی بالاتر از) مردان برخورد می شد. اثبات وجود چنین جوامعی به وسیله محققان رشته های انسان شناسی و باستان شناسی، آن هایی را که طرفدار زیردست بودن زنان بوده و مدعی هستند که همیشه «همین طور بوده است» را مشوش ساخته است. نتیجه این تحقیقات هم چنین اشتباهات فمینیست ها را در مورد ادعای آن ها در این زمینه که وجود ستم وارده بر زنان در تمام طبقات جامعه، نشانگر این است که این ستم ریشه طبقاتی ندارد، فاش می کند.

جامعه طبقاتی و اشکال مختلف مالکیت در آن از انحلال جامعه «دوره دینی غیر کلیمی» ناشی شد. گروه هایی که با هم نسبت فامیلی داشته، مالکیت دسته جمعی یا کمونی داشتند و این "اهل خانه" بودند و نه «فامیل ها» که واحدهای اولیه سازمان اجتماعی را تشکیل می دادند. گروه هایی که با هم نسبت فامیلی داشته، اغلب ساخت مادرسالاری گرفتند؛ گرچه گاهی نوع پدرسالاری آن هم دیده می شد. تولید

عمدتاً در زمینه کشاورزی به سبک بدوی آن و تا حدودی هم پرورش گاو و چوپانی بود.

قدیمی ترین اشکال جوامع بشری را به هر حال، جماعت‌هایی از مردمی تشکیل می‌دادند که در پی گردآوری آذوقه بودند و لذا از زمین هنوز به عنوان «وسایل کار» استفاده نمی‌کردند، بلکه به عنوان «ماده کار» به کار می‌بردند. زمین در تملک قرار نداشت، حتی در مفهوم کمونی (یا محلی) آن. گروه‌های اولیه‌تر جماعت بشری، اساساً در پی شکار و گردآوری آذوقه بودند. بعدها باغبانی و اهلی کردن حیوانات اساساً وسیله امرار معاش گردید. در درون این جوامع، تقسیم‌بندی کار وجود داشت که بر اساس جنسیت انسان و سن انجام شده بود. این تقسیم‌بندی‌ها در عین حال انعطاف‌پذیر بوده و هرگز به وسیله آداب و رسوم و سنت‌های مختلف، خشک و رسمی نبودند. این تقسیم‌بندی‌ها در بین اجتماعات مختلف، گوناگون بوده و تنها در بعضی زمینه‌های کلی، آن‌جا که نقش زنان و مردان از هم جدا می‌شد، شباهت پیدا می‌کردند. مثلاً زنان به‌طور کلی در گردآوری آذوقه نقش داشتند تا در شکار. این نقش با نقش تولید مثل آن‌ها هماهنگی بیشتری داشت. دوران بارداری و سپس نگهداری از نوزادان (که اغلب دوران طولانی‌ای می‌شد)، گویای علت گرایش زنان به امر گردآوری آذوقه به عنوان کار اصلی آن‌ها است؛ هر چند دشوار، ولی به هر حال با حمل کودکان شیرخوار، تناسب بیشتری داشت. مردان در امر شکار و کارهای پرتحرک‌تری که آن‌ها را از خانه دورتر می‌کرد، قرار می‌گرفتند. نتیجه این نوع تحقیقات استثنائاتی را نیز در برداشته (و موارد زیادی ملاحظه شده که زنان جوان‌تر، قبل از باردار شدن، شکار هم می‌کردند) ولی به هر حال خصوصیات مشترکی در مورد بیشتر جوامع شکارچی-گردآورنده تحت مطالعه، یافت شده‌اند. اما این تقسیم‌کار در آن دوران نه نتیجه وراثت و نه ستم بود. سهم زنان در کار با گردآوری آذوقه، کمتر از سهم مردان که شکارچی بودند، نبود. می‌توان گفت یک تساوی حقوق بین زن و مرد برقرار بود. یکی از علت‌های حمله قبیله‌ها به یکدیگر،

خطر کاهش جمعیت در یک قبیله، بر اثر کاهش تعداد زنان آن قبیله بود، به خصوص در مورد قبایل کوچک. با حمله به قبیله دیگر، زنان را که قادر به تولید مثل بودند، می ربودند و مردان آن قبیله را اغلب بلافاصله می کشتند، در این قبیل یورش ها، مردان قبیله وظیفه اصلی دفاع از زنان قبیله خود را داشتند، زیرا هنر جنگ آوری عمدتاً از آن مردان بود. این واقعیت ها را فمینیست ها برای اثبات ستم وارده به زنان در جامعه کمونیستی بدوی، به کار می برند.

قدرت تأثیر و تعیین کنندگی امر تولید مثل در مشخص کردن طبیعت تقسیم کار به معنای آن نیست که ستم ریشه ای بیولوژیکی داشته است. صرف تولید مثل، خود در واقع در پایه ریزی یک تقسیم کار عادلانه و بدون ستم نقش داشت. رشد نیروهای تولید و تغییر رابطه تولید مثل با این نیروها؛ و نه صرف خود تولید مثل به وسیله زنان، بود که مرکز انتقال تقسیم کار، به تقسیم کاری ستم کارانه گردید.

با گسترش نیروهای تولید، به دنبال رشد باغبان و سپس کشاورزی، اهلی کردن و تولید و پرورش حیوانات، و پیشرفت ابزار فلزی (و اسلحه) برای انجام همه این کارها، سبب ایجاد تولید اضافی شد. یعنی آذوقه بیشتر و امکان امرار معاش بهتر از آن چه که نیاز فوری هر قبیله ای بود، تولید اضافی را به وجود آورد. وجود این تولید اضافی، زمینه اختلاف بین گروه های نسبی شد. افراد عالی رتبه (که در پس رده بندی پیچیده نظام فامیلی درون این گروه ها بیرون آمده بودند) با استفاده از موقعیت خود، کنترل این تولید اضافی را، برخلاف روند عادی مالکیت کمونی (محلی) این حاکم بود، به دست گرفتند. افرادی که در پی به دست آوردن و کنترل یک شکل جنینی از مالکیت خصوصی بودند، با مخالفت بقیه گروه که با آن ها نسبت فامیلی داشتند، برخورد کردند. این مبارزه هنوز یک مبارزه طبقاتی نبود، بلکه شروع پیدایش یک جامعه طبقاتی گردید و به دنبال خود نابودی جامعه «کمونیستی بدوی» را به همراه آورد. در این دوران بود که با اتخاذ تک همسری و تشکیل خانواده درجه اول، جای خانواده های بزرگ و گروه های فامیلی را گرفت.

در این مقطع بود که اتخاذ یک همسر بر زنان تحمیل شد و به دنبال این روند بود که زنان به طور سیستماتیکی تحت ستم اجتماعی قرار گرفتند.

در جوامعی که برای حفظ حیات خود در چهارچوب یک اقتصاد حداقل برای امرار معاش، کوشش و مبارزه می شده است، فاکتورهای مشخصی مانند چگونگی ازدیاد و کاهش جمعیت و تجمع و پراکندگی آن زمینه را برای بروز و رشد آداب و رسوم دینی و تعیین حرام و حلال آماده ساخت که اغلب به نتایج بی رحمانه ای از رفتارهای وحشیانه نسبت به زنان، به دلیل همیت آن ها در تولید مثل، منجر گردید. نمونه آن را در میان قبایل «آبورجینی» در استرالیا می بینیم. اما به هر حال این نمونه ها از جمله ی موارد استثنایی بودند که براساس شرایط عینی احتمال اتفاق افتادن را داشتند. این موارد استثنایی نتیجتاً اثباتی برای وجود یک ستم اجتماعی کلی بر زنان در آن دوران نیستند. ستم وارده بر زنان در جوامعی که می خواستند وارد مرحله تقسیم طبقاتی بشوند، رابطه ای بسیار دور و بی شباهت به ستم و تبعیض جنسی سیستماتیک داشت. انحلال تساوی حقوق بین زن و مرد در جوامع کمونیستی بدوی، در طول هزاران سال به تدریج رخ داد و در خیلی از جوامع قبیله ای با مخالفت های زیادی روبرو شد، زیرا تمایل به حفظ نظام قبلی تا مدت ها باقی ماند. ستم اجتماعی سیستماتیک وارد بر زنان، نتیجه مستقیم کشمکش میان مالکیت کمونی (محلی، جمعی)، مالکیت خصوصی (یا در شکل آسیایی آن، ملک در کنترل) بود که به پیروزی دومی بر اولی انجامید. این نوع از ستم اجتماعی بدان گونه بود که زنان را به طور سیستماتیکی از داشتن حق مساوی در استفاده از تولیدات جمعی در اجتماع و حق کنترل بر حاصل کار مشخصی آنان، منع می داشت. این نوع ستم، ستم اجتماعی، فقط در شرایطی می تواند رشد کند که تولید اضافی به مدتی طولانی، انبار شده باشد تا کشمکش بر سر کنترل این تولید اضافی، کنترل بر میزان تولید و تولید مثل زنان را نیز ضروری می سازد. لذا ستم اجتماعی وارد بر زنان ناشی از ایجاد جامعه طبقاتی

شد. از این رو تنها با نابودی جامعه طبقاتی است که می توان آن را به زباله دان تاریخ فرستاد.

بار رشد میزان این تولید اضافی، فکر تبادل آن با یکدیگر، به جای صرف پخش آن بین افراد (بدان گونه در گذشته بین افراد خانواده های بزرگ و گروه های فامیلی معمول بود)، روز به روز اهمیت بیشتر پیدا کرد. بدین سان تجارب بوجود آمد و ارزش تولید اضافی به نسبت قدرت به دست آوردن کالای تولیدی از سایر گروه ها تعیین شد. در این مسیر گروه هایی که به کنترل این تولید اضافی دست یافتند، از آن پس تبدیل به طبقه ی حاکمه ی آن جوامع جدید شدند که به علت نقش شان در امر تولید آن روز، عموماً همه مرد بودند. لذا تقسیم کاری که در ابتدا خصلت ستم کارانه ای نداشت، تبدیل به امر مرکزی در پیدایش طبقه حاکم گردید. آن چه که مردان از گذشته، در زمینه نقش خود در امر شکار به ارث برده بودند، سه تاثیر تعیین کننده داشت: یکم این که امر اهلی کردن حیوانات، در کنترل مردان در آمد و در عین حال مبداء محرکی شد برای تولید و ایجاد تولید اضافی. دوم این که اهمیت زمین به اندازه ای بالا رفت که سبب جدال و کشمکش شد. مردان، در آن جایی که قبلاً شکارچی بودند، از ابتدا کنترل ساخت و تهیه اسلحه را در دست داشتند و در نتیجه تجربیات آن ها در ساختن و به کارگیری ابزار جنگی جدیدتر نیز بیشتر بود. لذا در این دوران، جنگی هایی که علیه گروه های نسبی رقیب ضرورت می گرفت، تنها برای سرکوب آن ها نبود، بلکه منظور خارج کردن زمین ها از تسلط زنان نیز بود. در حالی که زنان هنوز بر روی زمین ها کار می کردند، مردان در پی تصرف زمین ها و به دست آوردن کنترل بر روی تولیدات آن ها بودند. سوم، موقعیت استثنایی آن ها در امر «سفر کردن» بود. یعنی مردان آن دسته از جماعت را به وجود می آورند که سفر می کردند. با گسترش نیروهای تولیدی، هدف از سفر دیگر تنها جنگ کردن نبود، بلکه تجارت هم علت و هدف دیگر قرار گرفت. از دیرباز، همیشه مردان بودند

که در تجارت دست داشتند (البته استثناهایی نیز مانند آن چه که در بعضی از قبایل آفریقای غربی مرسوم بود، وجود دارد).

مردان تنها بهره بردار تولید و تبادل شدند. بنابر این، آن بخش از مردان که بهترین موقعیت را در به دست گرفتن کنترل بر روی اضافه تولید در گرو داشتند، نطفه ایجاد طبقه حاکم را در اجتماع گذاشتند. در اوایل پیدایش جامعه طبقاتی در اجتماعات، برای انتقال تولیدات اضافی کمونی (محلی، جمعی) به مالکیت خصوصی، اغلب از رنگ و لعاب مذهبی استفاده می شد، بدین سان که مالکان خود فرقه مذهبی بنیان می گذاشتند. این عقیده که مالکیت خصوصی در حقیقت صرفاً اموال کمونی بود که به وسیله نمایندگان «خدایان» کنترل می شد، میراثی رسیده از سنت گروه های نسبی که به تازگی منقرض شده بود و توجیه ایدئولوژیکی برای عملکرد رژیم جدید که جایگزین نظام قبلی شده بود، گردید.

این جریان، به نظم اقتصادی خصوصی شکل بخشید. تقسیم کار بین زنان و مردان، وضعی به غایت ستم کرانه نسبت به زنان پیش آورد. کار اجتماعی قبلی زنان - جمع آوری آذوقه، کشاورزی و مدیریت امور- تبدیل به کار خصوصی شده ای در چارچوب خدمات خانگی واحد گردید که همان کانون خانواده تک همسری هست.

نقش زنان در امر تولید، سبب محول شدن مقام و موقعیت پایین تری در اجتماعی به آن ها گردید. در طول این جریان، برخورد بین اموال کمون و مالکیت خصوصی تأثیری انتقالی بر سازمان اجتماعی داشت و تضمین کننده سیستماتیکی ستم اجتماعی بر زنان گردید. انباشت مالکیت خصوصی به وسیله یک فرقه کوچک، مستلزم پایان دادن به آن سیستم توزیع عادلانه ای بود که در میان گروه های نسبی وجود داشت. شبکه گسترده حق و ادعا در برداشت مساوی از تولید که بین گروه های نسبی (حتا با وجود افرادی با نسبت های بسیار دور) حاکم بود باید جمع می شد تا راه را برای انباشتن تولید اضافی باز می کرد.

تشکیل واحد اجتماعی کوچک تر که در آن نسل اول، تنها وارث قانونی گردید، ناشی از تضاد بین اموال کمون و مالکیت خصوصی بود. این گروه، یعنی آن شکل از خانواده که ما امروزه می شناسیم، به دنبال تبدیل واحد بزرگ خانواده به یک «ازدواج از راه جفت یابی» موقت و بی ثبات بین یک زن و مرد که از دو گروه نسبی مختلف بودند، بیرون آمده و رشد کرد و پایه دایمی «اهل خانه» جدید گردید. این نوع ازدواج، از نوع جفت یابی، دایمی شد و برای زنان، از نظر داشتن رابطه جنسی، تبدیل به وضعیتی خاص گردید. یعنی از آن به بعد، تمام بچه های یک زن، از شوهر او بودند و در نتیجه وارث قانونی ارث او به شمار می آمدند. با غلبه این شکل از سازمان اجتماعی، قوانین و مقررات آن نیز که تحکیمی از زیردست قرار دادن زنان می بود، گذاشته اند و به از دست دادن هرگونه تساوی حقوق چه در زمینه اموال و املاک و چه در زمینه زندگی اجتماعی و سیاسی منجر گردید. «اهل خانه» جمعی، تبدیل به زندانی خانوادگی ناشی از ازدواج تک همسری شد. بدین ترتیب با رشد پدرسالاری، مادرسالاری از بین رفت.

برخورد بین گروه های نسبی (gentile) و خانواده بازتابی از برخورد بین کمونیزم بدوی با مالکیت خصوصی بود که نیاز به یک مرجع بی طرف یا قدرت عمومی را برای قضاوت در زمان کشمکش ها به وجود آورد. این بود پایه و اساس مادی بوجود آمدن دولت. در روابط بین افراد در گروه های نسبی نیازی به دخالت قدرتی خارج از گروه وجود نداشت، زیرا که گروه ها خود با همکاری تمام افراد اداره می شدند و این همکاری توأم با داشت حقوق و مسئولیت مساوی برای تمامی افراد گروه بود. دولت که عنصر خارجی بود، قانون پدرسالاری و ارث را به اجرا در آورد. این چنین تحولات که در طول هزاران سال و به نحو بسیار پیچیده و نامساوی پیش آمدند. جوامع طبقاتی اولیه را به وجود آوردند (مانند منطقه بین النهرین و مصر و غیره). این جوامع طبقاتی همگی بر پایه پدرسالاری می گشت. زنان زمان سخت تاریخی بزرگی را تجربه کرده بودند.

تحلیل انگلس از دلایل ریشه های ستم اجتماعی وارد بر زنان، در اساس درست بود. مدارک جدیدی که در زمینه انسان شناسی به دست آمده، یعنی از جزئیات را در تجزیه و تحلیل او سوال برانگیز کرده اند که البته وظیفه ای است بر ما که آن ها را تغییر داده و یا به آن ها ضمیمه نماییم. آن ها به قرار زیرند:

الف) اعتقاد انگلس مبنی بر حق مادری به عنوان مرحله جهانی جامعه و استنباط او از این مرحله به عنوان سلطه زنانه در جامعه، به وسیله باستان شناسی و انسان شناسی جدید ثابت نشده است. با وجود این که مدارک زیادی حاکی بر وجود مادرسالاری در میان گروه های نسبی آن دوران ها به دست آمده، ولی مدرک چندانی در تأیید از وجود سلطه زنانه بر آن ها وجود ندارد. می توان گفت تساوی حقوقی وجود داشته است. ناگفته نماند که در نظام پدرسالاری حاکم بین گروه های نسبی، در مراحل ابتدایی تشکیل جوامع بشری، نیز این گونه تساوی حقوق وجود داشته است. اما از آن جایی که محور نظام مادرسالاری، نتیجه رشد جامعه طبقاتی بوده، انگلس حق دارد که به آن شکست تاریخی زنان نسبت دهد.

نکته مهم در این جا این است که این شکست نتیجه رخداد یک تغییر، بود، نه به دنبال یک عمل آگاهانه و ناگهانی و سیل آسا علیه زنان، به وسیله مردان.

ب) تکیه انگلس بر پرورش گاوداری، به عنوان وسیله اصلی برای ایجاد تولید اضافی، نباید از اهمیت جدال بر سر به دست گرفتن کنترل زمین که یکی از راه های رسیدن به هدف بود کاسته و ما فراموش کنیم که در طی آن زنان مورد ستم جنسی قرار گرفتند. رفتن از مرحله باغداری به کشاورزی، زمین را تبدیل به منبعی حیاتی برای ایجاد تولید اضافی می کرد. در حالی که در خیلی از جوامع بیل و کلنگی، زنان کمابیش تساوی حقوق خود را حفظ کرده بودند، در جوامع جدید بادیه نشین گله دار، حقوق زنان صد و هشتاد درجه تغییر کرده و تساوی حقوق آنان پایمال شده بود. در این جوامع جدید، گاوداری که به وسیله مردان کنترل می شد، در تولید اجتماعی نقش بیشتر داشت تا کار زنان. با این خصوصیات بود که پدرسالاری در این جوامع حاکم و

ستم بر زنان واقع گردید. حملات این مردم بر جوامع بیل و کلنگی باقی مانده، سبب از بین رفتن فرهنگ آن ها و برقرار شدن فرهنگ جدید گردید. از آن جایی که این مردان بودند که به جنگ می رفتند، در نتیجه بهره بردار اصلی پس از تصرف زمین های جدید نیز مردان بودند.

پ) انگلس، جامعه برده دار را نخستین شکل یک جامعه طبقاتی که در آن زیردست قرار گرفتن زنان، حرمتی قانونی دارد، می شناسد. در حقیقت جوامع شهری محدوده بین النهرین، جوامع طبقاتی بودند - اکثر آن ها را مالکان زمین و فرقه های مذهبی تشکیل می دادند که توده مردم خرده مالک و کشاورزی کوچک را با گرفتن باج و خراج می دوشیدند. در چنین شرایطی بود که خانواده با نظام پدرسالاری نیز درست شد و بدین وسیله قانون رسمیت یافت. فرق این جوامع با جامعه برده داری کلاسیک در این بود که این جوامع اخیر از دل جوامع کمونی بیرون آمده بودند، (مانند اعتقاد به این که حق تملک، خاص خدایان بوده و نه افراد. این که مؤبدان مذهبی صرفاً گردانندگان آن بودند، و این که زنان با فروختن خدمات خود به معبدها در واقع برای این بود که بدین وسیله تا حدودی از ستم قانونی ای که بر آن ها وارد می شد، بکاهند، و از این قبیل).

ج) ما باید بر تجزیه و تحلیل انگلس، این توضیح را اضافه کنیم که چرا زنان به عنوان یک جنسیت زیردست قرار گرفتند. ریشه این مسأله در انتقال کار از شکل اولیه شکار - جمع آوری آن اساساً مبتنی بر اصل همکاری بود، به شکلی کاملاً و به طور سیستماتیکی ستمگر - نهفته است. اختلاف بین واحد خانواده ابداع شده با گروه های فامیلی گذشته از همین انتقال سرچشمه گرفت.

د) یک نظریه اصلی انگلس از درک ریشه های ستم وارده بر زنان بر پایه «اصول انتخاب طبیعی» داروین استوار بود. انگلس متوجه شد که برخوردی که در سطح جهانی با این اصول شد، به مانند برخورد عموم با یک رابطه حرام بود. در نتیجه، انگلس متوجه شد که رشد انسان پروسه ای است تدریجی که با جماعت آزاد و

بی طبقه شروع شده و به همسری یک زن و مرد که در جامعه پدرسالاری با گرمی پذیرفته شده و زمینه را برای برقراری نظام تک همسری با استفاده از زور، رسیده است. هر چند این حرکت تدریجی جلو رفت ولی این انگلس بود که مرحله تک همسری را مرحله بعدی تاریخ بشر به شمار آورد و رده های اشکال خانوادگی او بسیار دور از آن چه که در جهان شناخته شده بود، قرار داشت. در این مرحله، انگلس به طور کامل (به ماورای دیترمنیسم بیولوژیکی قدم نهد، زیرا او نتوانست رابطه پیشرفت تولید مثل و تولید را بر طبق سطح پیشرفت شکل اجتماعی پیدا کند. پیشرفت اشکال مختلف خانواده می باید با روش های تاریخ- ماتریالیستی مطالعه شوند به همان نحوی که محیط تولید فوری مورد بررسی و مطالعه قرار می گیرد و نه به روش داروینی؛ روابط حرام و قوانین مربوط به ازدواج را باید به طور اجتماعی و در رابطه با اجتماع شناخت، یعنی در رابطه با سطح نیروها و روابط تولید.

ضمن ایجاد این تغییرات و افزایش مطالب بالا، همواره می توان از روش ماتریالیزم دیالکتیک انگلس برای شرح ریشه های ستم وارد بر زنان استفاده نمود و بدین سان، درک مسأله زن به عنوان مسأله طبقاتی میسر خواهد شد.

۲- جامعه طبقاتی: ظهور جامعه طبقاتی، تک همسری را (برای زن)

به همراه آورد. خصلت ازدواج در جوامع بدوی تغییر کرد. ازدواج زوج ها و ازدواج های دسته جمعی در گذشته بسیار معمول بودند. در ازدواج زوج ها، منحل کردن یک ازدواج به درخواست یکی از طرفین، بسیار آسان بود. از آن جایی که درجه آزادی داشتن روابط جنسی در ازدواج های جوامع بدوی بسیار گوناگون و متفاوت بود، تک همسری را به سختی می توان نورم یا عرف غالب بر جامعه نامید. ظهور تک همسری به عنوان نورم یا عرف غالب در جوامع طبقاتی اولیه مهوری بود

بر شروع دوره تاریخی جدیدی هم برای خانواده و هم برای زن. این امر، هم چنین، بُعدی جدید به تقسیم کار با در نظر گرفتن جنسیت، داد که آن نیز به نوبه خود به ستم بر زنان شدت بخشید و در نتیجه، تبدیل به چهره ای معمولی از القای ستم، در جوامع طبقاتی بعدی شد. آن بُعد همان خصوصی کردن کار خانگی، در چارچوب واحد یک خانواده، بود. به قول النور لی کاک متخصص انسان شناسی:

"زیر دست قرار گرفتن زن، ریشه در انتقال کار از شکل ضروری اجتماعی به شکل سرویس خصوصی آن، به وسیله جدا کردن خانواده از گروه دارد. بدین ترتیب کار خانگی و زن، تحت شرایطی صرفاً هم چون برده داری به اجرا در آمد." علیرغم گسترش پهناور نیروهای تولید کننده در مقایسه با دوران های باستان، زنان هنوز هم به شکل بردگان خانگی باقی مانده اند.

در جامعه برده داری، خانواده به تنهایی (یا اساساً) از پدر و مادر و فرزندان تشکیل نمی شد. در آتن (یونان) در قرن پنجم، خانواده ی طبقه حاکم تازه ظهور کرده (که برده داران و زمین داران بزرگ به شمار می آمدند) بر محور "اهل خانه" می چرخید. در این چارچوب کار بود که زنان در عین حال که اداره "اهل خانه" را به عهده داشتند به امر بافندگی (که هم مصرف خانوادگی داشت و هم در تجارت به کار می رفت) نیز می پرداختند. در حالی که مردان به امور اجتماعی، تجارت و قانون و دولت و از این قبیل مشغول بودند. زنان به طور قانونی از دخالت در امور مهم تجارتی محروم بودند و در حالی که به طور رسمی می توانستند صاحب اموال خود به شمار آیند، ولی کنترلی بر ملک خود نمی توانستند داشته باشند. در نتیجه کنترل بر مال و منال یک زن از آن شوهر او بود. در صورتی که وارث پدر بدون پسری، دخترش می گردید، آن گاه قیم مردی برای اداره اموال آن دختر تعیین می شد که به او "کیریوس" می گفتند. پدر یا قیم دختر، شوهر او را انتخاب می کرد، تا بدین وسیله اموال بیشتری را وارد خانواده کند. لذا بسیار روشن است که چگونه زنان برده در دست اجتماع هولناک پدرسالار، به منظور استفاده های اقتصادی و

سوء استفاده های شخصی مردان طبقه حاکم، مورد ستم قرار می گرفتند. این زنان از داشتن هرگونه خانواده ای محروم بودند، زیرا که بچه های برده متعلق به ارباب می شدند.

این زیر دست قرار گرفتن اقتصادی هماهنگی داشت با خصلت کثیف رژیم حاکم بر مسائل اجتماعی، در شهر آتن زنان، در محل های اطراف "اهل خانه" خود محدود گشته و اجازه ورود به محافل اجتماعی را نداشتند و از دیدگاه شوهران شان نیز آن ها جز ماشین های تولید مثل، بیش نبودند (البته در شهر اسپارتا وضع به این سختی نبود، اگر چه فرهنگ مردان جنگجوی آن از راه های دیگری نسبت به زنان، ستم روا می داشت) روابط عشقی-جنسی فرد، اصلاً مطرح نبود، یک سخنران کج اندیش یونان قرن چهارم، اخلاق و رفتار عالی ترین شکل نظام برداری را (که در آتن یافت می شد) قبل از برپایی امپراتوری روم، این گونه شرح می دهد:

"ما به فاحشه ها برای لذت پناه می بریم، به صیغه ها برای رفع مایحتاج روزانه رو می نمایم و با زنان ازدواج می کنیم تا بچه های قانونی به ما داده و نگهبانان با وفایی برای آشیانه ما باشند."

در روم باستان، زنان طبقه حاکم از آزادی بیشتری نسبت به اجداد هم طراز آتی خود، برخوردار بودند. اما وجود آزادی های فردی در بعضی موارد، به معنای از میان رفتن ستم اجتماعی نبود. در اصل، خانواده رومی "فامیلاً شبیه همان "اهل خانه" یونانی بود که در آن زنان در عین حال که مسئولیت کلیه امور "اهل خانه" را داشته، اما هیچ کنترل مستقلی بر تولید "اهل خانه" نداشتند.

متلاشی شدن امپراتوری روم و انتقال بسیار تدریجی و دردناک آن به نظام فئودالی، ساختار خانواده را به طور قابل ملاحظه ای تغییر داد. پیروزی بربرها یعنی:

الف) پایان برده داری به عنوان خصلت غالب تولید

ب) پیوند مجدد خانواده بربری در گروه خود، با حفظ واحد خانواده باقی مانده از نظام امپراتوری گذشته. در طی چند قرن، این پروسه راه را برای رشد خصلت تولید

تازه و شکل دیگری از خانواده، باز کرد. فنودالیسم، خصلت تولید دوره انتقالی بود که مالکیت گروهی قبایل ژرمن را به مالکیت لردها و شاهزاده های فنودال تبدیل کرد. یک "اهل خانه" سرو که بر روی یک قطعه زمین یک فنودال کار می کرد، یک واحد تولید مشترک که با همکاری یکدیگر کار می کردند، بود که دائماً می کوشید تا میزان تولید خود را بالا برده تا پس از پرداخت سهم ارباب، قدری بیشتر برای خود داشته باشد.

زندگی همواره برای سروها طاقت فرسا بود، به خصوص که فنودال ها و اربابان، آن ها را از حداقل امکانات برای کار کردن بر روی زمین ها محروم می کردند، اما بر چیدن نظام برده داری به عنوان خصلت غالب تولید و تبدیل یک خانواده سرو به یک "اهل خانه" تولید کننده، سبب شد که فنودالیسم که یک اقتصاد دینامیکس ارضی در مقایسه با اواخر امپراتوری روم یا روش های بدوی کشاورزی در میان قبایل ژرمن به شمار می آمد، بتواند جامعه را به دنبال از بین رفتن دوران باستان، به طرف جلو حرکت دهد.

در چنین وضعیتی، شکل ستم وارد بر زنان نیز تغییر کرد. زنان طبقه حاکم برای اداره "اهل خانه" حالا دیگر تنها مسئولیت امور مربوط به خدمه را به عهده که ارتباط تعیین کننده کمتری با اقتصاد خانواده در مقایسه با لوکیس فامیلی داشت. اضافه بر این، دختران این طبقه برای خانواده های خود نقش بسیار مهمی داشتند، زیرا از طریق ازدواج های از قبل تعیین شده به وسیله پدر یا قیم، خانواده ها می توانستند متحدان خود را گسترش دهند و به اموال و املاک خود بیافزایند. برای سروها از طرف دیگر، خانواده تنها یک واحد تولید ابتدایی بود.

زن، شوهر و بچه ها همگی با همیاری یکدیگر بر روی زمین کار می کردند، تا هم خود از تولید بهره جویند و هم مازاد تولید را به ارباب دهند. اما تغییری که در نقش زن از قبل پدید آمده و تساوی حقوق او را در امر کنترل بر تولید یا مازاد تولید از بین برده بود، نقش و حقی نبود که سروها می توانستند به زنان باز گردانند. ایدنولوژی

اربابان زمین که با بیانی خوش از دهان کلیسا بیرون می آمد، زنان را در شنونات اجتماعی به موقعیتی پایین تر از مردان می کشید.

در اروپای قرون وسطی ستم جنسی یا اختلاف قابل ملاحظه ای بر زنان طبقات مختلف وارد می شد. در میان زنان طبقه حاکم داشتن روابط عاشقانه "مؤدبانه" درباری با مردان طبقه خود (بزرگان و شاهزادگان) غیر از همسران شان مورد قبول قرار گرفته بود. برای توده عظیم زنان سرو از سوی دیگر، محدودیت های اخلاقی در امور جنسی براساس موازین مذهب مسیح القاء می شد و داشتن هرگونه رابطه را با مردی غیر از همسر لکه دار شدن دامن زن به شمار می آورد. به خصوص ارتکاب به زنا، محصنه مجازات داشت که یا شکنجه بود یا مرگ. پیاده کردن قوانین کلیسا، از جمله اجبار در اقرار به گناهان اقلأ یک بار در سال (که در دوره های میانی به اجرا گذاشته شد) حق دخالت کشیشان کلیسا را در امور خصوصی سروها تضمین می کرد.

البته، واقعیات بسیار پیچیده تر از اصول اخلاقی مسیحیت بودند و انحرافات اش از برقراری روابط جنسی "غیر اخلاقی" از مردم سر می زد، حتا از کشیش ها در رابطه با زنان شوهردار دهکده ها که اغلب نادیده گرفته می شد.

از نظر اقتصادی زنان سرو جزو اموال ارباب محسوب می شدند (آثار باقی مانده از نظام برده داری و در بسیاری از مناطق اروپای فنودالی، سرو مرد، موظف بود تازنی را که می خواست به همسری برگزیند، ابتدا به عنوان "حق و حقوق شب اول" به ارباب خود تقدیم کند. حفظ و نگهداری برداری خانگی خصوصی، در کنار تولید اجتماعی به شکل تعاونی هر دو با هم در یک خانواده سرو، فاکتور مادی تعیین کننده ای در ادامه ستم وارد بر توده عظیم زنان در دورانی که تولید خصلت فنودالی داشت، گراید.

"اهل خانه" سروها همان اندازه می توانست به حیات خود ادامه دهد که نظام فنودالی. انگلستان را برای مثال انتخاب می کنیم (زیرا که اولین کشور در پیاده کردن

صنعت مدرن بود)، منحل شدن فنودالیسم نتیجتاً قشر رعیت را نیز در کشور از بین برد. زمین داران، آن تعداد کمی از رعایا را نیز که بر روی زمین ها باقی مانده بودند، از زمین ها بیرون کردند و بدین سان پایه های طبقه ای از کارگران آزاد -پرولتاریا- را گذاشت. با وجود دور افتادن از زمین ها، باز هم آن ها به نحو همیاری و تعاونی کار می کردند. رعایا با تشکیل "اهل خانه" خود به تولید اجتماعی پرداختند (اگر چه صنعت روستایی جوانبی از "اهل خانه" را در فازهای اولیه صنعت ماشینی نیز حفظ کرد) در شهرهای کوچک و بزرگ، در طول انقلاب صنعتی خانواده رعیتی عملاً از بین رفت. زیرا که اعضای آن به کار خانه ها و معادن کشیده شده و به عنوان پرولتاریای منفرد برای صاحبکار کار می کردند، به جای این که به نگهداری و حفظ "اهل خانه" به پردازند. اگر چه مرحله انتقال از نظام فنودالی به سرمایه داری کشورهای دیگر الزاماً همه مثل آن چه که در انگلستان گذشت نبوده است، اما ترکیب اساسی آن و تأثیرش بر ماهیت خانواده، عموماً یکسان بوده است.

برای مثال می توان از سرزمین های ژرمنی و اروپای مرکزی یاد کنیم که در آن ها بخش وسیعی از سروها که به عنوان خدمه در کاخ ها کار می کردند، اغلب خانواده ای نداشتند. فنودال بزرگ بود که حق داشت اجازه ازدواج، منع ازدواج و دستور به ازدواج را صادر کند. سرمایه داری در بدو امر این بندها را در رابطه با وابستگی های شخصی، در خود حل کرد و این به اشکال بی قید و بندی از همزیستی را گشود که موجب انفجار توده ای اعظیمی در جمعیت گردید. بعدها قوانین نظام سرمایه داری به اکثر مردان طبق قانون، حق داشتن روابط جنسی را داد، به شرط آن که ازدواج تحت قانون تک همسری در نظام بورژوایی باشد.

الگوی مورد نظر ما در این جا و دوران انتقالی آن عمدتاً اروپایی است. مسلماً اشکال و ابعاد زیر دست قرار داشتن زنان در جوامع خارج اروپا بستگی به روابط اجتماعی موجود از آن کشورها داشته است (مثل خصلت تولید در آسیا). معذالک،

ستم وارد بر زنان که ناشی از موقعیت آن‌ها در چارچوب خانواده است در تمام جوامع طبقاتی یکسان می‌باشد.

۳- نظام سرمایه داری صنعتی: سرمایه داری صنعتی، ماهیت تولید

را تغییر داده و به همراه آن، شکل ویژه ستم بر زنان را به وجود آورد. "اهل خانه" که واحد اصلی تولید به شمار می‌آمد، با کارخانه‌ها و زمین‌های کشاورزی نظام سرمایه داری، جایگزین گردید. یک خانواده کارگری دیگر، وسایل تأمین معاش خود را تولید نمی‌کرد و دیگر، صاحب وسایل تولید نبود. بدین سان کاپیتالیسم پرولتاریا را به وجود آورد. یعنی طبقه‌ای که هیچ چیز جز نیروی کار خود را صاحب نبود. به فروش رساندن این نیروی کار، نه تنها وسیله ادامه حیات شد، بلکه با روی کار آمدن ماشین آلات تولیدی در تولیدات صنعتی، امکان استفاده از تمام افراد طبقه کارگر را، صرف نظر از سن و جنسیت آن‌ها، در امر تولید میسر نمود.

در مرحله اول رشد سرمایه داری صنعتی که بیش از هر جای دیگر در انگلستان به چشم می‌خورد، روابط جدید تولیدی، شکل کهنه خانواده و "اهل خانه" را با کشاندن تمامی افراد به کارخانجات، معادن و نخریسی‌ها، منحل کرد. ظرفیت کارگران در حفظ حیات و تولید مثل، بدین ترتیب صدمه دیده و کاهش یافت، زیرا آن فرصت لازم را که "اهل خانه" کارگری نیاز داشت تا با تولید مثل خود، نیروی کار را تأمین کند، از برای تولید سرمایه داری می‌گذشت. این امر زمینه مبارزه را در راه محدود کردن ساعات کار روزانه و مرز گذاشتن برای کار زنان و کودکان، گشود. اگر چه "اهل خانه" به عنوان واحد تولید اجتماعی اصلی، به وسیله نظام سرمایه داری از بین رفت، اما خانواده باقی ماند و وسیله‌ای شد برای ادامه تولید مثل و نیروی کار این طبقه جدید- پرولتاریا. کاپیتالیسم داشت این ظرفیت و توان پرولتاریا را از ریشه نابود می‌کرد. به وسیله تحمیل ساعات کار طولانی در شرایط وحشتناک بر تک تک افراد

خانواده های پرولتاریا، عملاً شرایط نابودی زندگی خانوادگی این طبقه فراهم شده بود. با روبرو شدن با مقاومت و مبارزه پرولتاریا در این مورد بود که بخش هایی از طبقه سرمایه دار متوجه شدند که باید وارد عمل شوند.

در قضاوتی بی طرفانه ملاحظه می شود که رسیدگی به وضعیت پرولتاریا برای تولید مثل که در ایجاد نیروی کار پرولتاریا مهم به شمار می آمد، مسأله با اهمیتی برای صاحب کاران بود. اما انگیزه سودجویی، سرمایه داران را چنان کور می کند که حتا قادر نیستند صلاح دراز مدت خود را ببینند. تنها زمانی که عملاً نیروهای طبقه کارگر در میان ا فشار خود تجزیه می شوند است که بعضی از بخش های طبقه حاکم مجبور می شوند موضعی فراسوی خواست ها و اعتراضات صاحب کاران «واپس گرا» اتخاذ نموده و رفرم هایی ایجاد نمایند که در نهایت برای حفظ و ادامه حاکمیت سرمایه است. لذا در بریتانیای قرن نوزدهم که الگوی نخستین کاپیتالیسم صنعتی مدرن بود، بورژوازی لیبرال، زیر فشار پرولتاریا تسلیم گردیده و رفرمی را پیاده کرد که در آن زمان و شرایط، لازم می دید.

هیچ امر اتوماتیکی ای نبود که باعث شکوفایی «آگاهی» ناگهانی کاپیتالیسم گردیده و این نظام را وادار به پیاده کردن قانون محدود کردن روزهای کار نماید، مگر ترس از برخورد انقلابی طبقه کارگر. بنابر این همین اصل مارکس به حق، این رفرم های قانونی را یک پیروزی تعیین کننده در اقتصاد سیاسی طبقه کارگر خطاب کرد.

استفاده از قانون محدود کردن ساعات کار روزانه و به ویژه محدودیت کاری زنان و کودکان، فرصت لازم را برای باز تولید نیروی کار فراهم آورد. این خود یکی از علت های کاهش نقش زنان در امر تولید و به عهده گرفتن مسئولیت کارهای خانگی گردید. در نتیجه، واحد خانوادگی که به وسیله خشونت دوران اولیه صنعتی شدن، متلاشی شده بود، دوباره شکل گرفت تا با تغییرات و محدودیت های خود، ضامن باز تولید نیروی کار باشد. این امر منتهی به حذف کامل زنان از تولید اجتماعی در نظام

سرمایه داری نشد، ولی باعث کسب نقش دوم، و اتفاقاً به وجود آوردن لشکری از نیروی کار نخبیره و انعطاف پذیر گردید.

در بریتانیا، دوره ای بین اواسط تا اواخر قرن نوزدهم، صرف استفاده از قانون حمایت از کارگر و ایجاد مجدد خانواده به این شکل، به وسیله اشرافیت کارگری و اتحادیه های صنفی جهت حذف زنان در امر تولید، به مراحل بسیار فراتر از آن چه که لازم برای تولید مثل طبقه کارگر بود، کشانید. در امر مسیر، قوانین کارخانه ها با وجود این که هم در حال رشد و هم لازم برای طبقه کارگر بودند، اما به قیمت زحمت بیشتر زنان در داشتن نقش، در نیروی کار استخدام شده، تمام شدند. خانواده تبدیل به تنها وسیله برای حفظ و ادامه حیات فیزیکی و اجتماعی طبقه کارگر در چارچوب نظام خشونت آمیز سرمایه داری گشته و لذا مورد حمایت این طبقه قرار گرفت. اما این پناه گاه در واقع زندانی شد برای زنان. خانواده کانونی شد برای باز تولید نیروی کار و این بدان معنی بود که باید بر جدائی بین کار خانگی و تولید اجتماعی، تکیه بیشتری شود و بدین سان ستم وارد بر زنان نیز افزایش یافت. در این دوران واحد خانواده پرولتاریا به شدت متناقض گردید (که تا به امروز نیز باقی مانده است). از یک طرف برای کارگران - زن و مرد - تنها جایی بود که بدان برای استراحت، کسب انرژی، تمدد اعصاب و آرامش روحی می توانستند رو آورند. از طرف دیگر، خصلت ارشی ستم گرانه آن. اغلب توان آن را در ارضاء کردن این نیازها از بین برده و رد می کرد، لذا از آن جز سپر محدودی در برابر تخریب نظام سرمایه داری باقی نماند.

در کشورهایمانند بریتانیا، شکوفائی اشرافیت کارگری این امکان را برای آن ها به وجود آورد که زنان خود را به طور تمام وقت در خانه نگه داشته و تقلید دقیقی از «آرمان» بورژوازی کنند. از طریق این قشر از اشرافیت کارگری، این آرمان به تمام طبقه کارگر انتقال داده شد. دفاع از این آرمان نیز بر پرچم رفرمیسم سیاسی محک شد. لذا دفاع از خانواده به عنوان وسیله ای برای حفظ بقاء به وسیله رهبران رفرمیستی که در میان اشرافیت کارگری پایگاه داشتند، تبدیل به آرمان بورژوازی

واپس گر از نقش خانواده گردید. این تا حدودی دلیل آنست که برخلاف انتظارات مارکس و انگلس- خانواده پرولتاریا از بین نرفت. دلیل دیگر این بود که خود نظام سرمایه داری نمی توانست هیچ ساختار دیگر اجتماعی را به وجود آورد که قادر باشد نیازهای این نظام را در رابطه با توان کار و نیروی کار برآورده کند.

بار رشد و گسترش کاپیتالیسم در مقیاس جهانی و به ویژه رشد و گسترش امپریالیسم، تخریب خانواده به ارث رسیده از دوران پیش از سرمایه داری، باز هم تکرار شده است. در پروسه رشد و گسترش خود، کاپیتالیسم همواره با «آرمان» خود از نقش خانواده با تناقض برخورد کرده است. در دوران تجارت برده های آفریقایی در آمریکا خانواده و ایدئولوژی یک زندگی خانوادگی به طور کلی تخریب شد. در کشورهای امپریالیستی در دوران رفتن سریع به طرف صنعتی شدن که زنان و مردان و کودکان به روز مزدی کشیده می شدند، توجه آن ها به توان شان در ایجاد و حفظ خانه و خانواده بسیار ناچیز، گردید. به همین ترتیب، در دوران، بحران های اقتصادی در کشورهای صنعتی، بیکاری، فقر و تقسیم و جدائی خانواده که عملاً به علت مهاجرت رخ می دهد نیز «عرف» خانواده بورژوائی را به زیر کشیده و تحت الشعاع قرار می دهد. اما دولت بورژوازی، خواسته های بورژوازی در حفظ و نگهداری خانواده آگاه بوده و با مدرنیزه کردن این کشورها آن آرمانی را برای خانواده ترویج می کند. که اغلب ظرفیت کارکرد خانواده را به عنوان یک واحد باز تولید در «توان کار» از پایه نابود می کند.

در خانواده های امپریالیستی آفریقای جنوبی، خانواده ها را عملاً و به طور فیزیکی از یکدیگر جدا نموده اند تا استثمار کارگران سیاه پوست به راحتی صورت گیرد. با نبودن هیچ گونه امکانات رفاهی واقعی برای طبقه کارگر این خانواده ها در خرابه ها و آلودگی های محله های کثیف اطراف مراکز صنعتی شهری، مانند نیمه کلونی زندگی می کند، از باندهای آواره جوانان «سنوپانلو» و «مکزیکوسیتی» که پیری زودرس دارند گرفته تا کودکان بوتیک های تایلند که هم چون نیمه برده ای کار کرده و به

طرز وحشیانه ای استثمار می شوند، همه دلیل آمادگی نظام سرمایه داری را در فدا کردن خانواده طبقه کارگر برای بردن سود هر چه بیشتر نشان می دهد. جلوی این پروسه وحشیانه و غیر انسانی را تنها با مبارزه طبقه کارگر می توان گرفت. مارکس، پیروزی کارگران اروپا را در به تثبیت رساندن محدودیت ساعات کار روزانه که وسیله ای شد در دفاع از ایجاد مجدد خانواده، یک پیروزی برای اقتصاد سیاسی طبقه کارگر در برابر نظام سرمایه داری خواند. چنین پیروزی هائی برای نیمه کلونی ها لازم هستند، اما موقعیت آن ها بی شک ارتباط مستقیم با نابودی تسلط امپریالیسم به دست طبقه کارگر و قدرت موفقیت آن دارد. این به نوبه خود، ضمانتی است برای طبقه کارگر که دوباره به بدبختی های موجود در نظام خانوادگی بورژوازی که زن را به بردگی می گیرد نیز رو نیاورده و متوسل نشود.

۴ - نقش خانواده در نظام سرمایه داری: خانواده بورژوازی در

نظام سرمایه داری، نقشی متفاوت با نقش آن در یک خانواده پرولتاری پیدا کرد. خانواده برای طبقه بورژوا عمدتاً برای تولید مثل نسل بعدی طبقه حاکم و انتقال ثروت از پدر به پسر تشکیل می شود. این منظور سبب می شود که همواره کنترل روابط جنسی زن ادامه داشته و تک همسری زن بسیار مهم باشد تا تضمینی برای پدر فرزندان بودن شوهر شود. ازدواج های بورژوائی اغلب تضمینی بود برای تراکم سرمایه هر چه بیشتر ثروتمندان. ازدواج های بورژوائی با ازدواج های دوره های تاریخی قبلی تفاوت داشتند.

تا قبل از پیروزی کاپیتالیسم، ازدواج ها همیشه به واسطه اطرافیان دو نفر تعیین می شدند، نه به وسیله زوجی که می خواستند با هم ازدواج کنند. حتا تا امروز نیز در بعضی از کشورهای نیمه کلونیزه، عمدتاً ازدواج ها به همین صورت انجام می شوند که نشانه عقب ماندگی آن ها در دوران امپریالیسم است.

به دنبال پدیدار شدن بورژوازی قرن هیجدهم، این نوع ازدواج ها جای خود را به ازدواج های قراردادی دادند. این ازدواج ها با نوشتن قرارداد بین دو نفر آزاد که شخصاً تصمیم گرفته بودند با یکدیگر ازدواج کنند، رسمیت می یافتند. بورژوازی برای حقانیت بخشیدن به مبارزه خود در این مسیر علیه اشرافیت فئودالی، به روابط جنسی فردی در این نوع ازدواج ها محتوایی رومانتیک نیز به عنوان انگیزه، افزود. در حالی که این دلایل و انگیزه ها ریا و تزویری بیش، از جانب بورژوازی نوپا نبود که خود را در پوششی اخلاقی علیه «هرزگی» اشرافیت، پنهان می نمود و در عین حال شرایط را برای خود جهت کوبیدن مهر شریر «تک همسری» آماده می ساخت.

این «قرارداد» به طور آزادانه بین دو نفر بسته می شد، در حالی که تضمین کننده حفظ حرمت «برتری» مرد در خانواده و «وفاداری» زن به ازدواج، می گشت. این قرارداد، به هر حال مرد را آزاد می گذاشت تا با زن های دیگر روابط جنسی خود را حفظ نماید که در سرمایه داری به این زنان نام «فاحشه» اتلاق می شد. مراحل اولیه سرمایه داری، انقلابات دموکرات بورژوایی را نیز به همراه داشت که کلیه موانع سر راه تولید نظام سرمایه داری را برچید. این انقلابات همیشه شعار «حقوق انسانی» را به همراه داشتند، اما منظور از انسان مرد بود، نه زن. البته صرف نظر از این که در پروسه این انقلابات، انقلابیون برای خوب حمایت هر چه بیشتر توده مردم، بعضی وقت ها صلاح می دیدند که کلمه «زن» را هم به متن شعارهای خود بر روی پلاکارها بیافزایند.

ادامه محدودیت های قانونی در مورد زنان، حق و حقوق هائی را از آن ها سلب کرد، از جمله مانند حق مالکیت و کنترل آن، حق رأی، حق استخدام در ادارات، حق طلاق، حق تحصیل و داشتن حرفه و حق دسترسی به امکانات موجود برای کنترل بارداری شان. این ها نمونه هائی از تضاد بین شعار و عمل در دموکراسی بورژوایی بود.

مبارزه برای به دست آوردن این حقوق، اساس حرکت زنان بورژوا را در اواخر قرن نوزدهم تشکیل داد. گذشته از استثناء ها، مقاومت عمومی از طرف طبقه حاکم برای اعطای این حقوق محدود، حتا به زنان طبقه خودش بازتابی از نیاز به دفاع از آن شکل از خانواده بود که مولد وارثانش برای به ارث بردن اموال خانواده می گردید. تردید طبقه حاکم در دادن حقوق دموکراتیک از طرف دیگر، از این بود که احتمال استفاده از آن به وسیله طبقه زیر دست علیه خود بورژوازی می رفت.

در طول قرن بیستم، در اکثر کشورهای امپریالیستی بزرگ جهان، خیلی از این حقوق، اگر چه نه همه- به زنان اعطا شد که جنبه رسمی، قانونی و دموکراتیک داشتند. اما در هر صورت، این حقوق رسمی هم چنان محدود و در معرض حمله دائمی قرار دارند، زیرا بحران های سرمایه داری ایجاب می کنند که بورژوازی ایدئولوژی خود را در رابطه با خانواده و موقعیت نامساوی زن تحمیل کند. در حالی که شرایط ایجاب می کنند تا طبقه کارگر مسئولیت هر چه بیشتری را در خانواده در مورد تک تک افراد داشته باشد، زنان بورژوا فقط وظیفه دارند تا نقش نمونه یک خانواده «طبیعی» را بازی کنند. حقوقی که زنان بورژوا به دست آوردند، حتا برای خودشان هم به تساوی حقوق حقیقی آن ها نیانجامید، زیرا که نتوانستند به قلب ستم وارد بر خود و وارد بر زنان طبقه کارگر حمله کنند.

۵- ستم سیستماتیک وارد بر زنان تحت نظام سرمایه داری:

تحت نظام تولید سرمایه داری، همه زنان از ستم رنج می برند. این ستم ناشی از نامساوی بودن حقوق آنان (در مقایسه با مردان) در رابطه با تولید است. برای تعداد کثیری، از زنان یعنی آنان که به طبقه کارگر تعلق دارند، ستم موجود، حاصل مسئولیت های آن ها در خانواده است. ریشه مادی این ستم در تداوم وجود بردگی

در خانه است، اختصاص زنان به امور نگهداری از بچه ها و خانه، مانع آن ها از داشتن نقش کامل و مساوی در تولید اجتماعی می شود. زنان یا به طور کلی از زندگی اجتماعی حذف می گردند و یا اگر هم در کار اجتماعی حضور داشته باشند، در زمینه هایی است که اغلب ارتباط مستقیم با اقتصاد خانگی و مهارت های آن دارد. لذا در کشورهای بزرگ امپریالیستی، علیرغم حضور جمعیت زیادی زن در رشته های صنعتی، "کار زنانه" عمدتاً در زمینه پخش کالا به بازار پوشاک، دادن سرویس برای غذا و پذیرایی، خدمات اجتماعی و بهداشتی و نظافت و غیره بوده است. در کارخانه و دفاتر اداری هر جا زنان دوشادوش مردان شاغل بوده و کار می کنند، نوع کارشان به کارهایی که یا نیازی به مهارت ندارد و یا مهارت کمی می خواهد، گرایش پیدا می کند که همیشه کارهایی با پایین ترین میزان دست مزد می باشند. نوع تعلیم حرفه ای دختران و زنان طوری است که همیشه این حالت "خاص" حفظ می شود. مهم تر از همه این که، خانواده همیشه به عنوان مرکز تلقی می شود، اولین مسئولیت زنان که در برابرش هرگونه کار با مزدی، درجه دوم به شمار می رود.

مشاغلی که زنان دارند در ابعاد بسیار بالایی همواره متعلق به زنان باقی مانده اند. به ندرت زنان را می بینیم که در کنار مردهائی هم رده خود از نظر شغلی کار کنند. دلیل آن را نیز در اختلاف درآمد و مزایای آن ها می توانیم ببینیم. لذا قانون تساوی درآمدها که می بایستی می توانست درآمد متوسط زنان را در اغلب کشورها بهبود بخشد، به شکست برخورد کرده و در بعضی از کشورها درآمد متوسط یک کار تمام وقت برای زنان، در طول دهه های گذشته، نسبت به حقوق مردان پایین رفته است. در بخش های دولتی، عده زیادی از زنان را در سمت های اداری و دفتری مشاهده می کنیم که به طور عمده در سطح پایین اداری، کارهای دفتری انجام می دهند. در بعضی از کشورها، افزایش استخدام زنان، اغلب در شغل های نیمه وقت بوده است که می تواند با مسئولیت خانه تناسب داشته و در عین حال، آن ها را محدود به شغل های

کم درآمد با مزایای بسیار ناچیز، مانند حق حفظ شغل، می‌کند. در کشورهای دیگر، گسترش این مشاغل نیمه وقت اهمیت کمتری می‌باید (مانند فرانسه) و امکان دولتی برای رسیدگی به بچه‌ها سطوح و ابعاد وسیع‌تری دارد و در نتیجه امکان کار کردن را برای مادران با بچه‌های کوچک، میسرتر می‌سازد.

وضعیت در کشورهای نیمه کلونیزه تا حدودی فرق می‌کند. اساس امپریالیسم بر پایه استثمار بی‌نهایت این کشورهاست و با همکاری سرمایه‌داران طماع و غارتگر داخلی، قادر است تعداد بی‌شماری از زنان را برای ساعات بسیار طولانی و در مقابل دست‌مزد ناچیز، در صنایع تولیدی به کار گیرد. بنابراین، به نفع سودهای کلان سرمایه‌های امپریالیستی، "انهدام" دیدگاه‌های ایدئولوژیکی خود را نیز درباره زن لازم می‌بیند و در راه آن از تسلط سیاسی و اقتصادی بر این کشورهای نیمه کلونیزه هم استفاده می‌کند.

۶- خانواده پرولتری و کار خانگی: خانواده طبقه کارگر عرصه

غالب برای باز تولید نیروی کار به مثابه کالا است، هم به وسیله حفظ و ادامه نیروی کار روزانه هر کارگر، یعنی باز تولید نیروی کار به مثابه کالا و هم پرورش نسل‌های آینده کارگر، مرکز انجام این کار در خانه است که در واقع خارج از محیط تولید اجتماعی می‌باشد. این کار خانگی در حد طاقت فرسانی به وسیله زنان انجام می‌شود و آنان در مقابل این کار هیچ‌گونه دست‌مزدی نمی‌گیرند. در عوض، طبقه کارگر روی هم رفته، یک دست‌مزد برای باز تولید این نیروی کار دریافت می‌دارد که در آن دست‌مزدی برای کار زن محاسبه نشده است و تصور بر این امر گذاشته می‌شود که دست‌مزد شوهر، کل خانواده را تأمین خواهد کرد. این امر در نتیجه، باعث وابستگی فوق‌العاده زنانی که بیرون خانه کار نمی‌کنند، بر شوهران‌شان می‌گردد. جدائی بین

کار در خانه از بقیه کارهای اجتماعی به نفع سرمایه که در کارخانه و امثالهم انجام می شوند، ریشه موقعیت نامساوی زنان با مردان می باشد.

خصلت کار در خانه عموماً تکراری و سخت بوده و زن آن را در خلوت خویش و جدا از دیگر زنان که آن ها نیز به همین کار مشغولند- انجام می دهد. این امر آن ها را از خصلت اجتماعی کار در نظام سرمایه داری بریده و دور می کند. در حالی که این ارتباط اجتماعی برای طبقه کارگر به عنوان یک طبقه آگاه و منسجم که قادر است تغییرات اجتماعی را به وجود آورد، حیاتی به شمار می آید. این نکته در رابطه با هم آن هانی که به کارهای خانگی اشتغال دارند، زنان، مردان و کودکان، صادق است.

نظام سرمایه داری در عمل ثابت کرده است که توانایی اجتماعی کردن کار خانگی را ندارد. اگر چه خیلی از انواع کارهای خانگی گذشته، مانند خیاطی و آماده کردن مواد غذایی در نظام سرمایه داری تبدیل به صنایع پر سودی شده اند، به سایر کارهای خانگی مانند نگهداری از کودکان، بیماران و آنان که به کمک و توجه در خانواده نیاز دارند، رسیدگی کافی با روش های اجتماعی نشده است. این رشته از کار در "اهل خانه" است که سرمایه داری قادر به اجتماعی کردن کامل آن نیست.

پتانسیل لازم، اما، برای اجتماعی کردن این رشته های کار خانگی آشکارا وجود دارند. در طول جنگ جهانی دوم در انگلستان و آمریکا طبقه سرمایه دار از طریق دولت خود آماده بود که مهدکودک های عمومی، غذاخوری های عمومی و لباسشویی های عمومی را درست کند که در طول این دوران و تا بازگشت مردان از جنگ، بتواند از حداکثر نیروی زنان کارگر استفاده کند.

طبقه سرمایه دار، اما به این دوره ها به عنوان وضعیت استثنائی می نگرد. اگر به چنین اقداماتی برای همیشه دست زده شود، ارزش اضافی کلی در جامعه سرمایه داری تا حدی به قهقرا کشیده می شود که نظام دیگر نمی تواند بر روی پاهای خود بایستد. حتی آن خدماتی را هم که این نظام مجبور به فراهم کردن شده

است، مانند خدمات بهداشتی عمومی و خدمات رفاهی، در مقابل نیروی بحران های نظام مورد تهدید قرار می گیرند، زیرا که بورژوازی مجبور به قطع "دستمزدهای اجتماعی" طبقه کارگر می گردد.

دلیل دیگر نظام سرمایه داری برای این که نمی خواهد و یا نمی تواند کار خانگی را تماماً اجتماعی کند، گذشته از این که قدرت مالی آن را دارد یا نه، این است که اساس خانواده را این تغییر، به طور کلی به هم خواهد زد. خانواده صرفاً یک دکور برای نظام سرمایه داری محسوب نمی شود، بلکه یک ساختار اجتماعی است که در چارچوب آن همواره می توان به ستم وارد بر زنان و جوانان ادامه داد و به خاطر حفظ همین ترکیب از خانواده است که بر زنان و مردانی که تمایلات جنسی به هم جنس دارند نیز ستم می شود. خانواده به شکلی فعلی آن، پایه استواری برای حفظ وجود نظام سرمایه داری است.

۷- نقش اجتماعی زنان در جوامع بورژوایی: در کشورهای

امپریالیستی از جنگ جهانی دوم به بعد نسبت جمعیت زنانی که خارج خانه شاغل هستند به شدت بالا رفته است. بالا رفتن این نسبت و جذب زنان در تولید اجتماعی، گرایشی در از بین بردن ستم وارد بر زنان در بعضی جوانب به وجود آورده و به آنان تا حدودی امکان استقلال مالی و تماس اجتماعی با بقیه افراد طبقه اشان را داده است. اما این گرایش، زمینه های اصلی این ستم را از بین نبرده است که آن وجود خانواده به عنوان محور کار خصوصی برای باز تولید نیروی کار باشد.

از آن جایی که هنوز مسئولیت نگهداری کودکان و انجام کار "اهل خانه" هم چنان به دوش زنان باقی مانده، باز هم مقدم ترین مسئولیت آنان در زندگی به شمار بیاید. آلترناتیو دیگری وجود ندارد.

دولت خدماتی نظیر مدرسه، مهد کودک، بیمارستان و غیره را برای رهانی زنان از بعضی از این تکالیف که در گذشته در چهارچوب خانه انجام می شدند، به وجود آورده است، اما هیچ یک از این ها، جای آن یک نفر را که مرکز و محور گرداندن خانواده است و مسئولیت سلامت بقیه را در اجتماع به عهده دارد، نمی گیرد. دقیقاً داشتن چنین نقشی است که توان حضور مساوی را در میدان نیروی کار، از بین می برد.

زنان باید از کار خود، نه تنها برای زایمان، بلکه برای تعطیلات مدرسه ای خردسالان خود و مریضی افراد خانواده و از این قبیل نیز مرخصی بگیرند. در واقع، کار کردن زنانی که وابستگی در خانواده دارند، اصلاً به معنای کمک داشتن در زمینه مسئولیت های امور "اهل خانه" نمی باشد، بلکه نشانگر افزایش نیاز خانواده کارگری به درآمد، هم مرد و هم زن می باشد، در حالی که در گذشته، دوره هائی بود که می شد حداقل برای مدتی هم که شده با درآمد یک نفر، همه خانواده زندگی کنند.

زنان بچه دار به خاطر نیازهای اقتصادی خود کار می کنند. کارهائی هم که آن ها می کنند عموماً با مسئولیت آن ها در خانواده تناسب دارد. شیف های کاری زنان مانند شیف های شب تا صبح، عصر، ساعت مدرسه- به آن ها امکان ادغام این دو مسئولیت را به قیمت وقت آزادی که باید برای خودشان داشته باشند، می دهد. در خانواده وقتی کودکی مریض می شود و یا بزرگ تری به تدریج به نگهداری بیشتری احتیاج دارد (مانند سالمندان)، عموماً این زنان هستند که باید دست از کار خود بکشند و خانه بمانند.

۸- اهمیت خانواده در نظام سرمایه داری: خانواده نقش مهم

دیگری را نیز برای نظام سرمایه داری ایفا می کند. بدین ترتیب که از آن به عنوان

محلی برای انتقال ایدئولوژی این نظام به طبقه کارگر استفاده می شود. ساختار اجتماعی ای که در آن دیسپلین، اطاعت، اخلاق و رفتار سر به زیر و بدون عادت به انتقاد، اعتماد به مافوق و فرمان برداری از سلطه حاکم بر اجتماع که مبنی بر تفوق پدرسالاری و ستم بر زن است، از مراحل اولیه طفولیت به کودکان القاء شده و در وجود و افکار آنان پرورانده و از طریق روابط موجود بین پدر و مادر، روزانه تمرین و تجدید می گردد.

خانواده، مقاومت را فرو نشانده و همگونی با اخلاق بورژوایی را تضمین می کند. در درون خانواده ای که پدرسالاری حاکم است، اولین نشانه های اهمیت جنسیت و نقش هائی که از روی جنسیت تعیین می شوند، شکل می گیرند. رفتار غلط با زنان و کودکان در خانواده و تحمل آن از جانب جامعه بورژوایی، راه های تحمیل اخلاق واپس گرایانه، فرو نشانیدن تمایلات جنسی و تخصیص نقش براساس جنسیت در خانواده را باز می کند، فرو نشانیدن تمایلات جنسی، بخش مهم و کلی رشد شخصیت در مراحل ابتدائی را به خود اختصاص می دهد، به همین دلیل نقش کلیدی در قبول ایدئولوژی بورژوایی و پاسیو بودن افراد را بازی می کند. جلوگیری از ابراز تمایلات جنسی عملاً در رابطه با رفتار اجتماعی خاص زن یا مرد، داشتن تمایلات جنسی کودک، تبعیض در تمایلات جنسی زنان و ستم به آنان که تمایل به هم جنس خود را دارند، به چشم می خورد.

هسته خانواده، حتی اگر هم یک الگو عمومی از واحد خانواده در جامعه هم نباشد، ولی از طرف کلیسا، حکومت، دستگاه های ارتباطی جمعی و مدارس، به عنوان یک نمونه ایده آل برای همه عرضه می شود. نقش خانواده به عنوان منتقل کننده ایدئولوژی باعث مؤثر واقع شدن هر چه بیشتر این امر شده است، زیرا که خانواده برای طبقه کارگر یک پناهگاه است (یا لاقلاً به نظر می رسد که باشد)، به خصوص در هنگام نیاز به آسایش، کمک های روحی و مادی، در واقع پناهگاهی است در مقابل غارت و آسیب جامعه سرمایه داری.

ما این نظریه را که زنان، خود در خانواده عملاً (....) شرایط ستم را فراهم می آورند یا آگاهانه با آن می سازند، کاملاً رد می کنیم. موقعیت خانه که موقعیتی تنها و انفرادی را به وجود می آورد، زنان طبقه کارگر را پراکنده کرده و آن ها را در برابر عقاید عقب افتاده ای که روزانه از طریق روزنامه ها، رادیو و تلویزیون القاء می شوند، آسیب پذیر می گرداند. به این دلایل زنان خانه دار که افق دیدشان تا محدوده خانه و امور خانه داری گسترش می یابد، اغلب دارای عقایدی واپس گرا شده و در انتقال عقاید عقب افتاده و ستم آمیز به کودکان خود، نقش حیاتی ایفا می کنند، به خصوص نسبت به دختران شان که طبق مقررات جنسی در جامعه سرمایه داری پرورش می یابند. این البته فقط بازتابی است از موقعیت آنان در جامعه، نه نشانه ای از سازش آگاهانه آن ها، این عقب افتادگی زاده شده از درون ستمی است که بر آنان وارد می شود، در عین حال مسلم است که اختیار و اقتدار در خانه به دست کیست؛ به دست پدر! و آن به وسیله مدرسه، کلیسا و آداب و رسوم غالب در فرهنگ که در تربیت نسل های بعدی تعیین کننده می باشند، تغذیه می شود، اگر چه عملاً بیشترین زحمت را مادر در بزرگ کردن و تربیت کودکان متحمل می شود. یک جنبه دیگر که در عقب نگاه داشتن زنان در مسائل سیاسی نقش دارد و به شدت در میان زنانی که صرفاً خانه دار هستند، دیده می شود این است که شوهران آن ها (حتا اگر خودشان هم فعالیت سیاسی داشته باشند) برای حضور داشتن زنان و سهیم بودن شان در سازمان ها و فعالیت های سیاسی، موانعی به وجود می آورند، حتا اگر عملاً ممانعت نکنند. عقب افتادگی سیاسی زنان خانه دار، هم چون شوونیسم مردانه، بدون حرکتی توده ای برای انقلابی سوسیالیستی، برای اکثریت اجتناب ناپذیر است، انقلابی که به درون خانواده نفوذ کرده و در جهت حمایت از زنان و کودکان در مبارزه علیه پدر سالاری تأثیر بگذارد.

۹- تک همسری: تحمیل تک همسری به زنان که به دنبال شکل گرفتن مالکیت خصوصی و جامعه طبقاتی شکل گرفت، باعث آن شد که زنان در روابط جنسی خود نیز مانند روابط اجتماعی شان، تحت ستم قرار گیرند. تک همسری تکلیف شده به زنان طبقه کارگر، جهت حفظ و نگهداری یک واحد خانواده استوار به منظور باز تولید نیروی کار، لازم می باشد. لذا تک همسری حاکم در طبقه بورژوا که جهت انتقال ثروت در میان طبقه حاکم لازم است، به عنوان الگویی بر طبقه کارگر تحمیل می شود، اما با نقشی متفاوت در اجتماع.

ستم جنسی بر زنان عمدتاً نتیجه ای حاصل شده از زیر دست بودن آنان در جامعه طبقاتی است، نه عامل آن. همین رابطه در درک ساختار نقش های مبتنی بر جنسیت، ما را یاری می دهد. اگر چه مراحل طی شده برای به وجود آوردن این نقش ها که مبتنی بر جنسیت هستند، تأثیر روانی بسیار شدیدی روی مردم می گذارند و اغلب از راه های روانی دقیقی پیاده می شوند، اما صرفاً با روش های روان شناسی و روانکاری، از بین نمی روند. لذا این برخوردی تخیلی ای خواهد بود اگر باور کنیم که یک عمل تساوی بخش اجتماعی روانی بتواند در درون حزب یا سایر سازمان های کارگران، تضادهای عمیق ناشی از ساختار نقش های مبتنی بر جنسیت موجود در نظام سرمایه داری را حل کند.

این نقش های مبتنی بر جنسیت، فرا سوی همه این ها، یک هدف اجتماعی دیگر را نیز تأمین می کند. بدین وسیله می توان در نظام سرمایه داری، خانواده را حفظ و نگهداری کرد. به دنبال درک این امر باز هم ما می خواهیم در راه ساختن تک تک افراد و به وجود آوردن شخصیتی کامل و به دور از ضعف های ناشی از نقش های مبتنی بر جنسیت به طور انفرادی، مبارزه کنیم. این برخوردی تخیلی و انحرافی است. در حالی که لازم است بعضی از فشارهای ناشی از نقش های مبتنی بر جنسیت شکل گرفته را از بین برد (آن هم به وسیله همبستگی کلی در درون حزب، نه بر پایه خواسته های فردی یا معالجات روانی) تا بتوانیم مبارزان بهتری علیه نظام

سرمایه داری باشیم، اما روح و شخصیت ما همواره حامل لطمات اجتماعی که در آن زندگی می کنیم، می باشد.

ما اول باید شکل نظام اجتماعی امان را تغییر دهیم، قبل از این که شخصیت خود را به طور کلی عوض نمائیم و بدین منظور باید ریشه های مادی این نقش های مبتنی بر جنسیت را که نظام سرمایه داری به ما تحمیل کرده، از بین ببریم. وجود ستم جنسی و شکل گیری شخصیت به طور هم زمان، در کل وسیله ای هستند برای حفظ جامعه طبقاتی. آن ها توأمأ نقش مهمی در آماده کردن انسان برای قبول زیر دست بودن خود و اطاعت از اقتدار دیگری را به عهده دارند.

ستم جنسی حتا در، به قهقرا کشیدن مبارزات طبقاتی و تبدیل آن ها به عجز و ناراحتی های عصبی که به اشکال مختلف ظاهر می شوند. نیز نقش دارد. ناراحتی هایی که از زاویه مبارزات طبقاتی غیر معقول یا از نظر رهبران رفرمیست، پاسیو محسوب می شوند. در هر صورت، حتا اگر این فاکتورهای روحی چنین نقشی هم داشته باشند، باز هم نمی توان «آگاهی غیر واقعی» طبقه کارگر را در حد روان شناسی پایین آورد. برای ما، تأثیراتی که سرمایه داری برای متفرق کردن طبقه کارگر می گذارد و یا نتایج غیر اخلاقی ای که رهبران رفرمیست از خود به جای می گذارند، فاکتورهای سیاسی تعیین کننده ای به شمار می روند.

به این دلایل ما ادعای خیلی از فمینیست ها را مبنی بر این که زمینه اصلی مبارزه در راه رهایی، به دور مسائل جنسی دور می زند، رد می کنیم. این دیدگاه، انسان را به سوی تکیه بر سیاست های شخصی، اعتقاد به حل انفرادی ستم های جنسی و تدابیر تخیلی ای برای دستیابی به رهایی جنسی، سوق می دهد. علاوه بر این، این دیدگاه به علوم پزشکی، بالاخص در تجزیه و تحلیل های روحی و روانی، ارزشی برای یا بالاتر از مبارزات طبقاتی اشتراکی (کلیتو) به عنوان وسیله ای برای پایان دادن به ستم را می دهد.

مارکسیست ها سهم با ارزشی را که روان شناسی در بالا بردن فهم بشر داشته، رد نمی کنند. مشکلات شخصی را می توان با روش های مختلف روان شناسی تخفیف داده و یا معالجه کرد. اما ما بر این امر اصرار داریم که استفاده از تحلیل های روان پزشکی با مسائلی که ریشه در تضادهای اجتماعی داشته و باعث ناراحتی های شخصی و جنسی می شوند، کمکی به حل این مسائل نمی کنند. رمز موفقیت در درک این تضادها و یافتن راه حل برای آن ها، مطالعه تاریخ طبقات است. مطالعه وضعیت افراد باید در چهارچوب تاریخی آن ها انجام گرفته و برای از بین بردن ستم جنسی به کار برده شود. همین امر در مورد مردم و تحلیل های سیاسی- روان شناسی صادق است.

محدودیت های روش های روان پزشکی تحلیلی روان کاوانه به وسیله کار ویلهلم رایش به اثبات رسید. رایش با مطرح کردن اهمیت سیاست های جنسی به عنوان عنصری از ستم نظام سرمایه داری بر توده ها، مسیر بینش های مختلفی را در رابطه با راه هایی که نظام سرمایه داری برای شکل دادن، یا بهتر بگوییم از شکل انداختن، شخصیت انسان ها استفاده می کند، صاف کرد. اما از آن جایی که نتوانست رابطه بین زندگی اجتماعی، مبارزات طبقاتی و جنسیت را درست درک کند، مرتکب اشتباهات بزرگ گردید. او سیاست های جنسی را فراتر از مبارزات طبقاتی سیاسی و اقتصادی قرار داد و به تشریح رمز رهائی، در ابعاد صرفاً جنسی پرداخت (که نهایتاً هم در تنوری خود در رابطه با ارضاء جنسی به عنوان منبع انرژی، محو گردید). حقیقت امر این است که همان طوری که ستم جنسی حاصل از وجود جامعه طبقاتی است، جامعه ای که در درونش ستم بر زنان وجود دارد، به همین ترتیب هم رهائی جنسی کامل به دنبال یک انقلاب سوسیالیستی میسر است، نه پیش از آن.

هر جامعه طبقاتی ای ایدئولوژی خود را برای توجیه وجود استثمار و ستم دارد. ایدئولوژی واپس گرا در رابطه با مسائل جنسی، به هر درجه و نسبتی، همیشه یکی از چهره های جوامعی بوده است که در آن ها زنان تحت ستم قرار داشته اند.

ارزش های اخلاقی غالب در یک جامعه خاص، مانند کلیه عقایدش، ارزش های اخلاقی طبقه حاکم (یا ارزش های اخلاقی در خدمت طبقه حاکم) می باشند. با رشد جامعه طبقاتی، راه های تقویت و تحمیل اخلاقیاتی که به شدت نسبت به زنا ستمگر هستند هم رشد کرده اند. در خانواده، این اخلاقیات به وسیله شوهر بر زن، بر کودکان به وسیله پدر و مادر تحمیل می شوند. در ابعاد اجتماعی، کلیسا و به طور روزافزون دستگاه های ارتباط جمعی، ماشین های تبلیغاتی پر قدرتی برای اخلاقیات واپسگرا می باشند. آن ها قوانین اخلاقی شریر و زیان آوری را در رابطه با مسائل جنسی و جنسیت پیاده می کنند که تعیین کننده "نرمال" یا "غیرنرمال" بودن، هستند و باعث لکه دار شدن (اغلب با استفاده از روش های وحشیانه) کسانی می شوند که با آن قوانین یا "نرم" در اجتماع همگونی ندارند (بالاخص زنان و مردانی که گرایش جنسی نسبت به هم جنس خود دارند).

در جوامع سرمایه داری، اخلاق بورژوازی، علیرغم بعضی دوره های آزادش، وسیله ای است برای ستم رسانی به زنان. در جامعه بورژوائی، لذت جنسی بردن به طور آزاد و کامل یا از بین می رود و یا شکل ناقص دارد. در حالی که اخلاق بورژوائی در رابطه با مسائل جنسی، برای انسان ها به طور کلی جز بدبختی چیزی به همراه نداشته، اما برای زنان تأثیر و ابعاد خاص خود را داشته است، محدودیت هائی که برای زنان در رابطه با روابط جنسی مطرح است، بسیار فراتر از ابعاد آن برای مردان است. نظام سرمایه داری برای تقدس بخشیدن به کانون خانواده، از دادن حق کنترل بر دفعات بارداری زنان به خودشان جلوگیری نموده و حمله و برخوردی را که با زنان "زناکار" می کند با مردان نمی کند. در جامعه سرمایه داری هنوز هم لقب "خراب" و "فاحشه" دادن به زنان در بین اقشار مختلف جامعه وجود داشته و این طرز فکر بیمار هنوز هم حاکم است.

لذا به عنوان یک "نرم" در جامعه، انصراف زنان از داشتن روابط جنسی با افراد مختلف، مقرر می گردد. حق لذت جنسی بردن آن ها (که می تواند در بعضی مواقع به

طور کلی انکار شود هم) زمانی پذیرفته می شود که با یک نفر و در چهارچوب یک ازدواج باشد. الگوهای مناسب در این رابطه، مد می شوند تا آشکارا بتوان پتانسیل زنان را برای تشکیل یک زندگی که در آن روابط مساوی و لذت بخش جنسی وجود داشته باشد، پایمال نمود. زنان یا با تقوا هستند یا بدون اخلاق، در حالی که مردان اجازه دارند (و این حق به آن ها داده می شود) که به دنبال ماجراجویی های جنسی خود بوده و همواره "مرد زندگی" باشند. بدن زنان، تبدیل به چیز یا جسمی می شوند که مردان می توانند از آن ها برای لذت بردن استفاده کنند- به طور مجانی، در ازدواج و یا در قبال قیمتی به روسپی ها. از بدن زنان برای فروش کالاهایی به مردان استفاده می شود که هیچ ارتباطی با بدن آن ها ندارند.

با چنین دیر بی رحم و جا افتاده ای نسبت به بدن زنان، دیگر جای تعجبی نیست که تجاوز به زنان به طور گسترده متداول شده است. زنانی که این الگوی پذیرفته شده زن را در جامعه رد کرده و سعی در ابراز استقلال جنسی خود، از طریق رابطه جنسی داشتن با هم جنس، با هر دو جنس و یا با چند مرد هم زمان، می کنند، مورد سوء استفاده قرار گرفته و از حق قانونی خود برای نگهداری بچه های شان محروم و جزو انسان های غیرطبیعی محسوب می شوند. زنانی که همسر مرد و بچه ندارند، مورد ترحم قرار گرفته و نامناسب به شمار می آیند. لذا اکثریت بسیار قابل ملاحظه ای از زنان به این تحمیل تن در داده در تشکیل چنین خانواده ای می دهند، با وجود این که حاصل چنین "نرم" های خانوادگی جز پشیمانی و بدبختی نیست.

زنانی هم که معاش خود را از راه خودفروشی تأمین می کنند، در جامعه لکه ای بر نام شان زده شده و در اجتماع پذیرفته نمی شوند. در خیلی از کشورها، در حالی که این زنان مجرم به شمار می آیند، مشتریان مرد آن ها از همه گناهی مبرا هستند. چه شهادتی بهتر از این، بر اخلاق ریاکارانه و متعفن نظام سرمایه داری؟

علیرغم وجود اختلافات فرهنگی و سنتی گسترده در جهان، زنان در تمام دنیا مورد ستم جنسی قرار می گیرند. در دوران اقتصاد جهانی، همان اندک حمایتی هم که در

جوامع بدوی از زنان می شد، از بین رفت. در برزیل برای مثال، از میان قبایل باقی مانده در آمازون، زنان را ربوده و برای لذت و رفع حاجت مردان دنیای متمدنی که در حال راه یافتن به تمام گوشه و کنار این جنگل هاست، آورده می شوند. در نیمه کلونی هائی که تا حدودی پیشرفت کرده اند، شاید به اطاعت جنسی در آوردن زن، به طور زیرکانه ظاهری بهتر داشته باشد، اما نهایتاً وحشیانه و در ابعاد گسترده و تحقیر آمیز می باشد. در کشورهای امپریالیستی، نمونه های قانونی و رسمی ستم جنسی فراوان به چشم می خورند. علاوه بر این ها، در کشورهای نیمه کلونیزه (مانند تایلند و بخش هائی از آفریقای شرقی) روسپی گری تبدیل به صنعت توده ای شده و زنان در آن جاها به نهایت استثمار گردیده و مجبور به کار کردن در شرایط بسیار وحشتناکی می شوند که بدن آن ها را به شدت مستعد گرفتن بیماری های جنسی (و اغلب کشنده) می کند.

۱۰- سوء استفاده های جنسی از زنان در جامعه

سرمایه داری: با ادامه بدبختی های ناشی از روابط جنسی، برای همه و با تبدیل بدن زنان به جسمی برای استفاده، جامعه طبقاتی همیشه زنان را در برابر اعمال خشونت آمیز مردان، بی پناه و آسیب پذیر رها نموده است. یعنی به طور سیستماتیک سوء استفاده و تجاوز و تهدید به استفاده از این خشونت ها، برخلاف فمینیست های رادیکال، ما اعمال وحشیانه مردان را مبدأ و اساس ستم بر زنان، یا به قول آنان ابراز "قدرت مردانه" بر زنان نمی بینیم. سوء استفاده های جنسی و صدمات فیزیکی در رفتار صرفاً یک گوشه ای از روابط ستم گر "نرمال" و "عادی" بین زن و مرد نیستند. ابعاد گسترش سوء استفاده های جنسی از زنان، بازتابی است از تأثیرات خاص ایدئولوژی های سکسیستی (مرد سالارانه، شوونیستی) که زنان را تحقیر می کنند. ساکت بودن نسبی دستگاه حاکم، ایدئولوژی بورژوازی (از جمله

کلیسا) در برابر چنین سوء استفاده های بدنی، جنسی و روحی از زنان در خانواده، محل کار و زندگی اجتماعی، بازتاب قانونی شدن سکسیزم در جامعه طبقاتی است. در میان طبقه کارگر چنین سوء استفاده هائی نشانگر کمبود اخلاق و وجود دوگانگی است که سبب قرار دادن کارگران در مقابل یکدیگر می گردد و این فشار مضاعفی است که جدا از خشونت های عمومی ناشی از خصلت های جامعه طبقاتی، بر طبقه کارگر وارد می آید. وجود محدودیت های سکسیستی و ستم گرا و تأثیرات مضر آن بر انسان، سبب رشد اعمال خشونت آمیز و تجاوز نسبت به زنان می شود. وجود خشونت های جنسی و سوء استفاده های فیزیکی دلایل ترس و محافظه کاری زنان (در مثلاً بیرون رفتن آن ها در شب هنگام) می شود.

ایدئولوژی سکسیستی در جامعه سرمایه داری به راحتی می تواند پایه های خود را استوار کرده و به سرعت رشد کند. هدفش نیز زیردست قرار دادن زنان در امور اجتماعی و جنسی است. در دستگاه های ارتباط جمعی و تبلیغاتی از بدن زنان تجسم و جسمی ساخته اند که اغلب سبب حقارت می شود. بدن یک انسان تبدیل به ماشین امیال جنسی شده که در خدمت مردان قرار می گیرد، بدون رضایت مستقل خود زن، چنین برخوردی و وسعت ابعاد ایدئولوژی سکسیستی این دستگاه های ارتباط جمعی و تبلیغاتی، بعضی از زنان را به این برداشت رسانده است که پورنوگرافی تعبیری است از جوهر ستم بر زنان. پورنوگرافی تنوری است و تجاوز به زنان، عمل آن شعاری است که به صورت قاعده کلی از طرف فمینیست ها، رادیکال ها و سوسیالیست ها پذیرفته شده است. در حقیقت، دشمن اصلی زنان را پورنوگرافی قرار دادن به چند دلیل اشتباه است.

اول این که، در ذهن از تمامی روابط جنسی زن، تصویری حقارت آمیز می سازد. از تمام پورنوگرافی ها چهره ای خشونت آمیز می سازد. این برخوردی کاملاً مغرضانه است چون در تنوری امکان ستم گرا نبودن یک نمایش تحریک آمیز را بوجود می آورد و از زنان لذتی را که به طور پتانسیل در نمایش تحریک آمیز آرزوها

و تخیلات آن ها در روابط جنسی شان وجود دارد، دریغ می کند. در یک کلام، شکل فمینیستی خود فرورشی است. لذا، ما به دنبال جلوگیری از پورنوگرافی به طور قانونی نیستیم، خواه به شکل ستم گرای آن یا غیر ستم گرای آن.

دوم این که، تنها راه آن هائی که تبلیغات علیه پورنوگرافی می کنند، عملاً متوسل شدن به رژیم، برای جمع کردن و غیرقانونی نمودن پورنوگرافی می باشد. در عمل این به معنی درست و اصلاح کردن قدرت فشار و جلوگیری رژیم و توانائی آن در دخالت در زندگی خصوصی مردم، به نحوی ستم گرایانه می باشد. رژیم که خود محافظ ارزش های اخلاقی واپس گرا است، از قدرت خود بی شک برای جلوگیری از انتشار پورنوگرافی زنان و مردانی که به هم جنس خود گرایش دارند، استفاده خواهد کرد. بدین سان رژیم داور مطلق این که چه چیزی "زشت و ناپسند" است، خواهد شد.

سوم، مرکز مبارزه علیه سکسیزم را حمله پورنوگرافی قرار دادن بدین معنی می شود که سکسیزم عامل ستم بر زنان است، در حالی که سکسیزم نشانه ای است از وجود ستم بر زنان. بنابراین آنان که علیه پورنوگرافی تبلیغات می کنند و آن را در تنوری، عامل تمامی ستم ها و تجاوزات به طور کلی جلوه می دهند، اشتباه می کنند. این اشتباهات در زمینه پورنوگرافی نتایج سیاسی بسیار مضرری داشته است که به طور اخص می توان به بخش هائی از جنبش فمینیستی در انگلستان و آمریکا اشاره نمود که به جریاناتی انحرافی پیوسته اند.

به هر حال، ما انقلابیون نمی توانیم در مبارزه علیه تبلیغات سکسیستی درون جنبش کارگری و دستگاه های تبلیغاتی بی تفاوت باشیم، ما مبارزان مصممی علیه تبلیغات سکسیستی هستیم و از تمام تبلیغاتی که به انتشار هرگونه آگهی در روزنامه های جنبش های کارگری، خاتمه دهند و یا کوشش زنان در از بین بردن پوسته ها و تبلیغات اهانت آمیز در محل های کار، تبلیغات و مبارزه علیه آزار و اذیت جنسی زنان در محل های کار و یا هرگونه اقدام عملی در دفاع از زنان علیه تهدید به

تجاوز مانند چراغانی کردن بهتر اماکن رفت و آمد و وسائل نقلیه و فراهم آوردن امکانات آموزش دفاع از خود رایگان و غیره، حمایت می‌نمائیم. از طریق دستگاه های ارتباط جمعی، حق جواب دادن به مقالات و عکس های تحقیر کننده محفوظ می‌شماریم. ما از کارگران چاپ در این گونه زمینه ها می‌خواهیم که از چاپ آن ها خودداری نمایند، مگر این که حق دفاع و پاسخ گویی از طرف اتحادیه ها، بالاخص بخش زنان آن تضمین شده باشد. این روش ها، یعنی روش های برخورد مستقیم عملاً به بحث های سودمندی با کارگران مرد در باره ریشه های سکسیزم و این که چرا باعث جدائی می‌شود، منجر می‌گردد. علاوه بر این خود، روشی برای کاهش تبلیغات به منظور زیر دست قرار دادن و تحقیر کردن زنان می‌باشد.

۱۱- مذهب و ستم جنسی: میدان دیگر مبارزه علیه ایدئولوژی

سکسیستی، در زمینه مذهب است. در تمام جوامع طبقاتی عقاید مذهبی به وسیله کلیساهای سازماندهی شده که اغلب با رژیم پیوند خورده، رشد کرده و جاودانی می‌شوند. این عقاید نقش کلیدی در تجویز و پیاده کردن ایدئولوژی ستم بر زنان هم دارند. در غرب، ادیان مسیحی و یهودی که هر دو مبتنی بر ایدئولوژی هائی بودند که ما قبل از سرمایه داری، و در جوامع بشریت پدرسالاری شکل گرفتند، هنوز هم پس از قرن ها دکتترین زیر دست بودن زنان را موعظه می‌کنند. این دکتترین نتیجه ای عملی برای میلیون ها زنان به بار آورده است.

قوانین کلیساهای کاتولیک علیه استفاده از راه های جلوگیری از بارداری و استفاده از حق سقط جنین، نمونه های بارزی هستند. در کشورهای امپریالیستی، این قوانین می‌توانند ایجاد مصائب و مشکلات در رابطه با بارداری ها و بچه های ناخواسته، بکنند. در کشورهای نیمه کلونیزه، این نوع بدبختی ها و مشکلات، بر میزان فقر موجود افزوده شده و در نتیجه ابعاد آن ها وسیع تر می‌شوند.

در آمریکای لاتین، قاره ای که ایدنولوژی کاتولیکی بر آن غالب است، دکترین واپسگرای کلیسا که تحمل عقاید آزادی خواهی را ندارند، عملاً به قتل توده ای زنان منتهی می شود. زیرا که صرف منع کردن حق سقط جنین، باعث جلوگیری از سقط جنین نمی شود. بلکه به رونق کار غیرقانونی دکان قصاب هائی می انجامد که باعث مرگ بی مورد عده ی زیادی از زنان می گردند. هدف از ایجاد چنین قانون هائی علیه سقط جنین جز استفاده از امکانات جلوگیری از بارداری، تضمینی است برای جلوگیری از دادن حق باروری زنان به خودشان است، علاوه بر این، چون هدف از داشتن روابط جنسی تنها تولیدمثل است، کلیسا به زنان می آموزد که داشتن روابط جنسی خارج از چهارچوب ازدواج و در ازدواج، داشتن روابط جنسی به منظور لذت بردن، ممنوع است.

عقاید موهوم موجود در ادیان مسیحی و کلیمی که به طور استنادانه تهیه شده اند، از تعالیم واپس گرانی که به زنان داده می شود. حمایت می کنند. افسانه ی حوا، داستان زن لوت که فرمان بردار نبود در تورات، یا پرستش مریم باکره، هم ترسیم زمانی است که خدمه خانگی مردان بوده و چنان چه نافرمانی می کردند، مانند زن لوت، تنبیه می شدند. منظور اصلی از این همه عقاید مذهبی، جنبه تقدس دادن به خانواده و ساختار آن بر محور تسلط مرد، بوده است. خصلت خانواده در جوامع طبقاتی مختلف تغییر کرده و مذهب این تغییرات را با دکترین خود منعکس کرده است.

اما محتوی واپسگری آموزشی های دینی در باره زنان و خانواده از نظر کیفی هم چنان باقی مانده است. این آموزشی ها در واقع تجلی بارزی از تمایل گذشته مرده به ننگر انداختن بر روی زمان حاضر زنده است.

این امر حتا زمانی که ایدنولوژی مذهبی سعی در فراهم آوردن تجمعات رهانی بخش می کند، نیز مصداق دارد. مانند تغییراتی که در درون کلیسا کاتولیک در زمینه علوم الهیات آزادی بخش، بالاخص در آمریکای لاتین ملاحظه می کنیم. این علوم، بر

علیه خشونت های به حق در مقابل ستم امپریالیستی، باز هم بر سر مسائل اجتماعی کلیدی در باره زنان، برخوردی واپسگرا نموده و بندهای خود را با کلیسا حفظ می نماید. مذاهب به طور کلی دیدگاهی واپس گر نسبت به پیشرفت انسان و به طور خاص نسبت رهایی زنان از ستم و تساوی حقوق آنان با مردان، دارند زیرا که همه مذاهب تکیه بر اعمال شخصی داشته و مسئولیت اعمال انسان را به قدرتی فراسوی خود انسان می سپارند و بدین ترتیب تکیه بر حس بی قدرت و ضعیف بودن انسان را تقویت می کرده و در نتیجه امکان استقلال داشتن و متکی به نفس بودن را از انسان می گیرند.

حتا مذاهب شرقی نیز از این امر مستثنی نیستند و از نظر کیفی با مذاهب غربی فرقی ندارند. مذاهب هندی، بودا و اسلام با وجود تفاوت هایی که با مذاهب مسیحی و کلیمی دارند، اما باز هم مانند همه مذاهب، جهت توجیه نظم موجود، به وسیله انسان اختراع شده و برای زن نقشی زیردست در اجتماع و خانواده تعیین می کنند. امروزه دین اسلام در جبهه مقدم ضدانقلاب علیه زنان آفریقای شمالی و خاور نزدیک قرار دارد. رفتاری که هم چون کالا با زنان در افغانستان می شود و هنوز هم در میان قبایل شورشی اسلامی آن جا، قیمت گذاشتن بر روی عروس (مهریه) متداول است و در جمهوری اسلامی ایران تحت عنوان «غرب زدانی»، اجرا قوانین اسلامی در رابطه با رعایت حجاب و مجازات در برابر زنا مجدداً معمول گشته است، همه نشان دهنده خطرانی است که در اسلام زنان را تهدید می کنند. هیچ میزانی از قدرت کلام علیه امپریالیسم و یا هیچ میزانی از حرف و شعار تو خالی در باره احترامی که اسلام برای زنان قائل است، نمی تواند تأثیر مخروب آن را بر روی زندگی زنان پنهان کند.

مارکسیست ها موظف هستند که با جریانات سازماندهی شده مذهب بجنگند، در حالی که به حقوق فردی انسان ها در انتخاب دین و آیین پرستش، احترام می گذارند. ما نمی توانیم به مذهب به عنوان چیزی صرفاً خصوصی نگاه کنیم. ما برای رهایی از چنگال ایدئولوژی مذهبی باید با استفاده از تبلیغات ماتریالیستی مبارزاتی، به کمپین

بپردازیم. ما با کوشش کلیسا در حفظ کنترل بر زندگی خصوصی مردم جنگیده و در این راه از برنامه هائی مانند آموزش غیرمذهبی مسائل جنسی، حق سقط جنین و حق استفاده از روش های جلوگیری از بارداری و مانند این ها حمایت می کنیم. ما در حقیقت، برای به عمل در آوردن واقعی این خواسته ابتدائی و دموکراتیک بورژوازی یعنی جدائی همه کلیساها از همه دولت ها مبارزه می کنیم.

۱۲ - اشکال ستم جنسی: ستم وارد بر زنان طبقات مختلف، اشکال

متفاوت دارند. برای زنان طبقه حاکم و بعضی از زنان که مشاغل حرفه ای خاص دارند، خیلی از جوانب زندگی که در گذشته از آن ها سلب شده بود -حالا بر روی آن ها باز می باشند. آن ها حتی امکان خریدن بعضی از "آزادی ها" را در رابطه با کارهای خانه، با استخدام زنان کارگر دارند. زنان کارگر در خانه های این زنان، ضمن انجام کلیه امور خانه، بچه ها را نیز نگهداری می کنند. برای زنان ثروتمندی که صاحب خانواده می شوند، این امر باعث می شود که آن ها هم چون اجداد اشراف زاده خود، همواره بی فایده باقی بمانند.

این بدین معنی نیست که آن ها با مردان طبقه خود برابر شده اند. آن ها هنوز هم از خیلی از حقوق خود در برابر قوانین ارث و مالکیت محروم بوده و نقش آن ها در خانواده اساساً به همان شکل سابق خود یعنی در خدمت شوهر بودن و مرهون مردان خانواده که رئیس خانواده می باشند، بودن، باقی است. از این نظر، زنان طبقه حاکم را نمی توان رها شده از ستم جنسی دانست. آن ها هم چنان بخش غیرمولد طبقه حاکم باقی مانده و اغلب نقش کلیدی در ترویج عقاید مدافع زبردست بودن زن را داشته و از طریق کار در کلیسا و امور خیریه یا به صرف تعلق شان به خانواده های طبقه حاکم یا سلطنتی، نقش زن نمونه را در چهارچوب همین عقاید برای طبقه کارگر بازی می کنند.

وضعیت زنان اقشار سنتی خرده بورژوازی (مانند آنان که در کار صنایع دستی، کشاورزی و فروشندگی هستند) به طور کلی فرق می کند. اقشار این طبقه بسیار گسترده اند، اما برای خیلی ها استثمار اجتماعی و ستم جنسی منطبق می شود با روابط شخصی بین زن و مرد. این زنان اغلب به طور مستقیم بوسیله شرکت های خصوصی خانوادگی شان استثمار شده و هم زمان مسئولیت امور خانه را برای شوهر و بچه های خود به عهده دارند. این ساختار خانوادگی مستبد سنتی تا به امروز نیز خود را بدون هیچ تخطی و مشکلی حفظ نموده است. اقلیت کمی از این زنان که با استثمار و ستم چند جانبه روبرو هستند، با استفاده از استانداردهای بالای زندگی، قادرند از میزان این نوع استثمار و ستم، در مقایسه با زنان کارگر، بکاهند.

برای زنان طبقه متوسط که به مشاغل حرفه ای اشتغال دارند، بهبود امکانات دسترسی به تحصیل، کسب حرفه و حق مالکیت، شرایط را برای این قشر از زنان بهتر کرده است. در کشورهای امپریالیستی، امکانات بهتر برای دسترسی به روش های مختلف جلوگیری از بارداری و سقط جنین به روش های بی خطرتر، به میزان کنترل بارداری این زنان افزوده و اجازه می دهد که ضمن حفظ شغل خود از روابط شخصی و جنسی نیز برخوردار باشند. البته این ها تغییراتی است که برای نسل های حاضر پیش آمده و در گذشته وجود نداشته است. علاوه بر این، برای این قشر از زنان، درآمدشان اجازه می دهد که از خدمات زنان دیگر در امور خانه و نگهداری از بچه ها استفاده کنند.

اما تساوی حقوق ظاهری آن ها، نهایتاً باعث رهایی آن ها از ستمی که به زنان وارد می شود، نشده است. زنان هنوز هم در اقلیت بسیار در رابطه با مشاغل حرفه ای رده بالا می باشند. ارتقاء شغلی زنان به خاطر داشتن روسای مرد بسیار مشکل است و کار آن ها هیچ وقت به اندازه کافی انعطاف پذیر نیستند که به آن ها امکان گرفتن مرخصی کوتاه مدت لازم جهت بچه دار شدن با حفظ حقوق و رتبه، بدهد.

در خانواده زنان «طبقه متوسط»، هنوز هم تحت تسلط شوهران قرار داشته حتی هنوز هم مورد سوءاستفاده و صدمه بدنی و جنسی قرار می گیرند. آنان، مانند خواهران واقعی بورژوایی خود، در مقایسه با بیشتر زنان طبقه کارگر، می تواند از خیلی جهات از میزان این ستم بکاهند، زیرا که آن ها نیز می توانند با استفاده از امکانات اقتصادشان، خود را از خیلی زحمات و حتی خشونت ها برهانند.

لذا شرایط برای کسب حقوق و تخصص بهتر در میان طبقه متوسط و خرده بورژوا در رابطه با ساختار خانواده، ایدئولوژی، الگوهای اجتماعی و سطح زندگی نقش با اهمیتی پیدا می کند.

در انتهای دیگر این خط، در میان پرولتاریا لمین، در میان آنان که دوران های مدیدی بیکاری می کشند و در میان طبقه کارگر، آنان که به حد نهایت استثمار شده و به حد نهایت حلقه به گردن شان تنگ شده است، خودفروشی، پاشیده شدن خانواده، خشونت و ارتکاب به جرایم مختلف از جمله چهره های روزمره ستم بر زنان را جلوه گر می سازند. برای توده عظیم زنان طبقه کارگر که شامل خیلی از زنان با کارهای غیرتخصصی شده و خود را جزو طبقه متوسط می دانند به دلیل این که کارهای آن ها دستی و بدنی نیست (مانند کارمندان، آموزگاران و پرستاران و غیره) ستم وارده اشکال دیگری می یابد. اکثریت این زنان باید کار در یک کارخانه و یا دفتر را با کار اصلی خود یعنی رسیدگی به خانه و بچه ها ادغام کنند.

این دو شیفت کار می تواند بسیار طاقت فرسا باشد، به خصوص برای آنان که شیفت شب کار می کنند و روزها در خانه باز هم باید به امور خانه و غذا درست کردن برسند. لاجرم به کم خوابی و نداشتن اوقات فراغت دچار می شوند. زنان کارگر به ندرت امکانات لازم و مناسب را برای نگهداری از کودکان خود دارند (و از امکانات داشتن پرستار بچه مانند زنان بورژوا و آنان که مشاغل حرفه ای دارند، برخوردار نیستند). دستمزد ناچیز و نداشتن امنیت شغلی نیز باعث می شود که این زنان از نظر اقتصادی مداماً وابسته به شوهران خود باشند.

البته با افزایش تعداد زنانی که دستمزدی مستقل دارند، داشتن استقلال مالی نیز شانس بیشتری وجود دارد. اما این استقلال بدان اندازه نیست که اگر زنی خواست شوهرش را ترک کند و از او جدا شود، بتواند این کار را به راحتی و بدون دغدغه خیال در مورد مسائل مادی و یافتن مکانی برای اسکان خود و بچه هایش، انجام دهد. این مسئله برای زنانی که وابسته به دریافت کمک هزینه های دولتی هستند (در کلیه ی کشورهای امپریالیستی بر این اعتقاد مثبتی است که خانواده، واحد است متشکل از مرد در رأس آن و زن و بچه ها به عنوان وابستگان آن)، بیشتر صدق می کند. نتیجتاً کمک هزینه ها اغلب فقط به شوهران پرداخت می شوند. زنان تنها اغلب در گرفتن این کمک هزینه و تهیه محل اسکان به مشکل برخورد می کنند.

زنان دهقان جوامع تحت کنترل امپریالیسم که تعدادشان به میلیون ها می رسد، تحت ستم فوق العاده به سر می برند. به این نظریه که زنان دهقان کشورهای آمریکای لاتین با زنان طبقه حاکم در سطح جهان، یک وجه مشترک اساسی دارند، در واقع می توان خندید.

ستمی که زنان دهقان، به ویژه زنان دهقان فقیر از آن رنج می برند، چند بُعدی و گوناگون است. از جمله وظایف شغلی زنان دهقان، نگهداری از محصولات، دام ها، رسیدگی به امور خانه، مدیریت بودجه خانواده و بردن محصول به بازار برای فروش و خرید کالاها و مایحتاج خانواده برای ادامه زندگی است. علاوه بر این، کارهای تمام نشدنی خانه و بارداری، شیر دادن بچه ها به روشنی ابعاد ستمی را که چنین زنی متحمل می شوند، آشکار می سازد. زنان دهقان، در حقیقت بیشتر از دیگر انواع خدمه، "الاغ باربر تاریخ" بوده اند.

زنان طبقه کارگر هم در خانه مورد سوء استفاده هر خشونت آمیز در روابط جنسی خود قرار می گیرند و هم در محل کار به وسیله مردان تهدید و اذیت جنسی می شوند. البته این بدین معنی نیست که فقط زنان طبقه کارگر هستند که مورد اهانت های

فیزیکی و جنسی قرار می گیرند، بلکه این زنان کمتر از همه امکان رها ساختن خود را دارند. زیرا که وضعیت اقتصادی آن ها این اجازه را به آن ها نمی دهد. مثلاً اکثر آن ها به خاطر مشکلات مالی نمی توانند شوهران را رها کنند و یا از محل کار خود دست بکشند و یا در کوچه و خیابان با اتومبیل های خود رفت و آمد کنند تا در مقابل تجاوزات خیابانی وسیله ای برای محافظت خود داشته باشند و نظیر این ها.

البته ما در این جا سعی نداریم که مسئله خشونت بی رحمانه مردان نسبت به زنان را که به طور سیستماتیکی پیاده می شود، با برخوردهای خشونت آمیزی که گاه به گاه در خانواده رخ داده و ناشی از فشارهای روزانه جامعه سرمایه داری است، یکی کرده (با تأثیرات نظام سرمایه داری بر روی خانواده را فراموش کنیم) و دومی را ببخشیم. این رفتارهای خشن و بی رحمانه در خانه، هر چند برای آنان که با این خشونت ها مواجه می شوند، آزردهنده باشد، باز هم باید در چهارچوب خود بررسی شود. این خشونت ها نه نشان دهنده "قدرت مردانه" و نه وسیله ای برای حفظ آن است. بلکه ناشی از احساس عجز و درماندگی در زندگی روزانه تحت نظام سرمایه داری است که به انسان احساس بدبختی و بی ارزشی می دهد. لذا آن را نمی توان با خشونت های سیستماتیک مقایسه کرد، به ویژه با آن خشونت هایی که در دیکتاتوری های کشورهای نیمه کلونیزه بر زنان و مردان روا داشته می شود که به منظور حفظ بورژوازی نیمه کلونیزه این کشورها و سروران امپریالیست آن ها، طرح و پیاده می گردند. لذا در این کشورها، حکام دیکتاتور هستند. که عاملان اصلی خشونت های سیستماتیک بر زنان می باشند، نه شوهران. بنابراین، ما بر روی مسأله خشونت نسبت به زنان در کشورهای امپریالیستی تکیه خاصی، مانند فمینیست ها، نمی کنیم، به این نحو که بگویم وجود قدرت مردانه است که خشونت های سیستماتیک مردانه را هم به همراه دارد.

خشونت چیزی نیست که جزو خصلت مردانه باشد که انسان آن را به ارث ببرد. قبول آن به عنوان یک واقعیت، در حقیقت روی دیگر همان سکه ایست که در ایدئولوژی

واپس گرایش زن را بی شک ضعیف و هم چون جسمی کاملاً پاسیو و بی اراده تصویر می کنند. در حالی که زنان، به عنوان جگ جویان طبقه خود در سطح جهان، از نیکاراگونه در دوران انقلاب علیه "سوموزا" گرفته تا انگلستان در طول اعتصابات ۸۵-۱۹۸۴ معدن چیان، ثابت کرده اند که قدرت جنگ بدنی را علیه عاملان اصلی ستمی که برای شان وارد می شود، یعنی نظام های سرمایه داری و حکام آن، دارند.

۱۳- روابط زن و مرد پروتتر در جامعه بورژوایی: رابطه

بین زن و مرد در طبقه کارگر نیز با بقیه فرق دارد. برای طبقه کارگر، خانواده اغلب به عنوان آخرین پناهگاهی باقی می ماند. آن جا که نظام سرمایه داری دیگر قادر به تأمین رفاه اجتماعی بدان گونه که به نیازهای تک تک افراد اجتماع رسیدگی شود، نیست، برای زنان و مردان طبقه کارگر، خانواده در واقع تنها جایی است که در آن می توانند معاشرت داشته باشند و یا احساس حمایت شدن و عشق کنند. در نتیجه محل حمایت کلیه افراد طبقه کارگر، اعم از زن و مرد در خانه قرار دارد. برخلاف وضعیت زنان بورژوا و زنانی که مشاغل حرفه ای دارند، برای زنان طبقه کارگر، ریشه و اساس مسائل در وجود شوهران و یا مردان طبقه کارگر، نهفته نیست. برای زنان طبقه حاکم، این طبقه خودشان است که باعث این نابرابری و زیر دست قرار گرفتن می شود، در واقع موانعی که این مردان ایجاد می کنند، جلوی یک تساوی حقوق حقیقی را می گیرد.

اما برای زنان طبقه کارگر، این مردان طبقه کارگر نیستند که "دشمن" آن ها هستند، بلکه این نظام سرمایه داری است، یعنی طبقه حاکم، اعم از مرد یا زن، که بوجود آورنده استثمار و ستم موجود بر زنان طبقه کارگر می باشد.

این امر به روشنی در مبارزات مشترک زنان و مردان متظاهر می شود مانند زمانی که زنان برای حمایت از شوهران شان به فعالیت های محلی می پردازند (کارگران معادن قلع بولیوی و کارگران معادن زغال سنگ انگلستان دو نمونه بارز از این امر می باشند). برای این زنان و مردان در حقیقت دشمنان اصلی صاحب کاران می باشند. اما البته این نکته نیز درست است که کارگران مرد عموماً هم حقوق بهتر و هم شرایط کاری بهتر دارند. آن ها علاوه بر این، از این مزایا نیز برخوردار هستند که زنان، بیشتر کارهای سخت و نامطلوب خانه را به عهده گرفته و پس از کار بیرون از خانه، به این امور نیز می پردازند. ساختار خانواده، تسلط مردانه در خانواده و وجود ایدئولوژی بورژوازی شدید و غالب که سبب ادامه این وضع نیز می شود، نهایتاً رفتار مردان را به جهتی سوق می دهد که مستقیماً بر زنان ستم وارد می آورند. این مردان برای مثال از دادن کنترل بر روی زندگی مشترک شان به زنان شان امتناع می کنند و می خواهند خود تعیین کننده میزان مصرف دستمزدشان برای مخارج خانه باشند. در بعضی موارد نیز به طور بسیار خشنونت آمیزی از نظر بدنی و جنسی به زنان خود و دیگر زنان حمله می کنند.

این مسأله باعث جدائی و انشعاب در طبقه کارگر و خود، منجر به ضعیف شدن قدرت به القوه این طبقه می گردد. ابعاد وخیم این امر به جایی رسیده که حتا دیده شده که کارگران مرد، خود را سازماندهی داده و کوشش کرده اند تا مانع کار زنان در بعضی از رشته های کاری گردند، به ویژه در رشته هایی مانند صنایع دستی و کارهایی که نیاز به مهارت دارند و یا سعی در لطمه زدن به اعتصابات زنان برای دریافت دستمزد مساوی نموده اند. این قبیل کارگران مرد معتقد هستند که وجود کارگران زن تهدیدی است برای دستمزدها و شرایط کاری آنان و بنابراین در مقابل زنان برخوردهایی واپس گرایانه کرده و در راه مبارزات آنان موانع و مشکلات ایجاد می کنند. لذا در این شکی نیست که مردان از قبایل ستمی که بر زنان وارد می شود، سود مادی می برند. اما این سودها یا جنبه دوره ای دارند (مانند مرد و سرور خانواده شدن). یا

جنبه گذرا (مانند زمانی که امکان یافتن بعضی شغل‌ها می‌رود)، یا از جنبه تاریخی آن، بی‌اهمیت (مثل نداشتن اجبار در انجام کارهای خانگی).

با ایدئولوژی طرفدار تسلط مردانه که به شکل مردسالاری اغلب در درون طبقه کارگر وجود دارد و متکی به امتیازات مادی‌ای است که کارگران مرد برخوردارند و گاهی نیز برای آن امتیازات مبارزه می‌کنند، حزب انقلابی و جنبش توده‌ای زنان پرولتاریا می‌باید بدون تردید و به‌طور دائمی مبارزه کند. اما به هر حال، این امتیازات مادی مردان، وسیله‌ای برای استثمار اقتصادی زنان نیست. آن‌ها تعیین‌کننده و کنترل‌کننده میوه حاصل از زحمت خانگی زنان نیستند. در مقایسه با امتیازات نسبی کارگران مرد، زنان زیان‌هایی را نیز چه در خانه و در چه در محل کار متحمل می‌شوند که ناشی از وسعت بی‌اندازه ستم اجتماعی‌ای است که بر زنان وارد می‌آید. این تقسیم و دوگانگی که در درون طبقه کارگر بر اثر آوردن ستم بر زنان، به وجود می‌آید، کل طبقه کارگر را ضعیف و در مقابل حملات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی صاحب‌کاران، آسیب‌پذیرتر می‌کند؛ امکان سرنگون کردن نظامی که هم‌تمام کارگران را استثمار می‌کند و هم ستم اجتماعی بر زنان وارد می‌آورد، در حقیقت از بین می‌رود.

از این رو، امتیازات مردانه در این میان تعیین‌کننده نیستند و این معنی را نمی‌دهد که مردان از ستمی که بر زنان وارد می‌شود، استفاده‌ای تاریخی برده‌اند. همان‌طور وضعیت بهتر بعضی از کارگران در برابر برخی دیگر، به این معنی نیست که آن‌ها در منافع تاریخی سرمایه‌داری، سهمی داشته‌اند.

بر عکس کارگران مرد، به‌طور تاریخی همیشه خواهان سرنگونی سرمایه‌داری بود و از این طریق خواهان نابودی ریشه‌های اصلی ستم اجتماعی بر زنان هم بوده‌اند. بدین سان، کارگران مرد، متحدان اصلی و واقعی زنان طبقه کارگر، در عمل و در جنگ علیه ستم و استثمار می‌شوند. جدائی آنان، در حقیقت باعث ضعیف شدن طبقه

کارگر می گردد که نیاز به این اتحاد برای از بین بردن سیستمی را دارد که هم ستم گر است و هم استثمارگر.

آن چه که طبقه کارگر مرد به دنبال رهائی نهائی زنان از قید خانواده- یعنی آن گاه که مسئولیت خدمات، اجتماعی می شود، آزادی روابط، آزادی در روابط جنسی محترم شناخته شده و اقتصاد سوسیالیستی بر قرار باشد- به دست می آورد، نشان گر آن است که موقعیت قبلی آن نه تنها موقعیتی بهتر و سودمندتر نبوده، بلکه آن چه که عامل ستم بر زنان بوده، عامل زجر و بدبختی مردان طبقه کارگر نیز بوده است. دید موجود بر مزایائی که این مردان بر زنان دارند، آنان را به این اعتقاد غلط می کشد که فکر کنند که با شرکت در وارد آوردن ستم بر زنان، می توانند بهترین موقعیت را برای خود درست کنند.

۱۴- امپریالیزم و ستم بر زنان: کاپیتالیزم از آغاز پیدایش خود

همیشه اعتقاد به گسترش یافتن داشته و اکنون نیز اقتصاد، سرمایه داری جهانی را به وجود آورده، اما در عین حال، در طول تاریخش راهی پیچیده و ناهموار را هم پدید آورده است. استعمار و کاپیتالیسم (از اواخر قرن نوزدهم به بعد) کشورهای جهان را بین قدرت های بزرگ تقسیم کرد و با این کار خود، منابع طبیعی و نیروی کار را چپاول و غارت نمود و مستعمرات و نیمه مستعمرات را تحت کنترل خود گرفت تا منوپول خود گرداند. سرمایه امپریالیستی با گسترش و تسلطش بر جهان، دو چیز را از بین برد: یکی از اقتصاد موجود و دیگری روابط اجتماعی مبنی بر تولید پیش از نظام سرمایه داری. این نظام، کشاورزی مورد نیاز و گذران زندگی را خرد کرد، صنایع پارچه بافی خانگی را از بین برد؛ نظام مبنی بر مسئولیت و حمایت حاکم در دهات را بر چیده و قدرت مذهب و فنودالیزم را به زیر کشید. اما با این کار خود، ترکیب اجتماعی جوامع قدیمی را از هم درید و بر ساختار خانواده، نه برای بهبود آن،

بلکه به منظور همواره کردن هر چه بیشتر مسیر استعمارگرایانه خود و به بردگی گرفتن توده ها مبادرت ورزید.

برای زنان، مانند بقیه مردم فقیر و بیچاره جهان در کل، این پیشرفت ها شرایط مادی لازم را جهت رهائی از ساختار پدرسالارانه و خشنونت بار خانواده که قبل از شکل امپریالیستی گرفتن سرمایه وجود داشت، پدید آورد. اما هم زمان، به عمق و شدت ستم و استثمار موجود نیز افزود. مقدمه صنعت سرمایه داری، غارت مناطق غیرشهری بوسیله نظام سرمایه داری، باز شدن بندهای فنودالی، راه را به روی ایجاد طبقه کارگر باز کرد، تنها طبقه ای که قادر است به ستم، استثمار و کل جامعه طبقاتی خاتمه دهد. در دوره امپریالیزم، این جاده به روی توده مردم دهات و زنان کارگر تمام مستعمرات و نیمه مستعمرات باز شده است. اطاعت از مرد به عنوان سرور خانواده، خرافات، نادانی و بردگی- که قرن ها است جزو ارکان زندگی خانوادگی بوده است- را می توان به یک بار و برای همیشه برچید.

اما، دقیقاً چون ما در دوره امپریالیزم به سر می بریم، پتانسیل لازم برای به اجرا گذاشتن این امر، مسدود شده است و در حقیقت، در بعضی کشورها، مناطق و بخش ها به وسیله حلقه خفه کننده نظام های واپس گرای امپریالیزم، اغلب به طور کلی غیرممکن است. اما با وجود رشد و پیشرفت ناهموار و پیچیده این نظام، زمینه مادی لازم برای رهائی زنان در دنیای امپریالیزم موجود بوده و این امر ممکن می باشد. البته این، در حالی است که این نظام هم زمان، خود مانع این حرکت هم می شود. لذا تنها انقلاباتی که به رهبری طبقه کارگر و در جهت نابودی نظام سرمایه داری سوق داده می شوند، قادرند تا در عین حال که از این زمینه های مادی استفاده می کنند، آن مانع را نیز از سر راه بردارند.

۱۵- تولید و باز تولید در جامعه سرمایه داری: نقش زنان

در امر تولید و باز تولید به شدت متأثر از استثمار امپریالیستی است. پرولتاریزه شدن می تواند به معنای جهنم بی پایان مهاجرت، یا کار بدون داشتن زمین، یا بیگاری و زندگی در خانه های فقیرنشین، برای میلیون ها زن باشد. برای زنانی که در کشورهای نیمه مستعمره مانند کره جنوبی که تا حدودی پیشرفت کرده، زندگی می کنند این می تواند به معنای حد نهایت استثمار باشد. تا نیروی جوانی باقی است بینوانی در تعقیب است تا بالاخره با بالا رفتن سن، قدرت بدنی نیز، بر اثر سال های دراز کار (اغلب در سن ده سالگی شروع به کار می کنند) و ساعات طولانی کار روزانه و درآمد ناچیز، کاملاً تحلیل می رود. برای میلیون ها زن دیگر، این شرایط در کمال شقاوت راه را به سوی خود فروشی باز می کند (که در جاهانی مانند تایلند، خود صنعت گسترده است) یا به عنوان خدمتکار همسر (در اصل به عنوان برده) به وسیله مردان غربی، صادر می شوند (عروس های فیلیپینی برای فروش و یا صادرات زنان جوان سریلانکائی، دو نمونه از این تجارت مضمنزکننده بر روی زنان است).

زنان زحمتکش کشاورز دهات، باقی می مانند تا هر دو بار سنگین اداره امور خانه و کار بر روی زمین را انجام دهند. در کشورهایی هم که اصلاحات ارضی شده و یا اختلاف طبقاتی به حدی است که فقیرترین قشر مردم را بی زمین می گذارد، زنان بدون هیچ گونه تأمینی رها شده تا از خانواده خود نگهداری کنند و تنها امیدشان این باشد که شوهران شان با دستمزدی که در شهر می گیرند، خانواده را تأمین کنند.

ازدواج ها و ساختارهای خانواده سنتی یا نابود شده و یا اگر دوباره شکل گرفته اند، به نحوی می باشند که ستم گذشته را تشدید می نماید، زنان پرولتاریائی که از اطراف به شهرها فرار می کنند، مجبورند که درآمد خود را در راه خانواده بی زمینی که در ده پشت سر گذاشته اند، از دست بدهند. بیشتر این زنان به کارهای تولیدی کشیده

می شوند که دستمزدی کمتر از دستمزد مردان داشته و اغلب صرفاً فصلی است. تمام این مشکلات زمینه را برای تن دادن به خودفروشی یا قبول بردگی، در برابر گرسنگی، آماده و تحمیل می کند.

برای زنانی که در دهات باقی می مانند، به ویژه زنان آفریقائی، آشنائی با کشاورزی مدرن، بالاخص در رابطه با خرید و فروش در نظام سرمایه داری، سبب از دست دادن کنترل (به سبک مادر شاهی موروثی) بر روی زمین و تولید مواد غذایی می شود و این با وجود آن است که هنوز هم این زنان هستند که کار بر روی زمین را انجام می دهند. آن چه که باعث اجبار به ادامه کار در چنین شرایط ناهنجار و مغایری می شود، الزاماً به یافتن راهی برای تهیه غذا و امرار معاش کودکان و سالمندان خانواده است. اشکال قبلی ستم بر زنان جهیزیه، مهریه، ختنه زن، چند همسری، مرد- بوسیله امپریالیسم بر چیده نشده است، حتی اگر هم زمینه اجتماعی آن ها از بین رفته باشد. میلیون ها زن در آفریقا و در بعضی از کشورهای اسلامی از بیماری نداشتن احساسات جنسی ناشی از تأثیر ختنه رنج می برند. ده ها هزار تن در آسیای جنوبی تحت نام "عروس خانواده" وارد خانواده شوهر شده و زندگی را با کار و زحمت در آن خانواده می گذرانند.

با از بین رفتن ساختار سنتی پدرسالاری در خانواده، زنان می توانند بی پناه تر از گذشته شوند و این مسأله می تواند نتایج اسفبار و وحشتناکی مانند بالا رفتن میزان سوزاندن عروس در کشور هند، داشته باشد. پیشرفت هائی که سرمایه داری با خود مثلاً در زمینه ی آموزش و پرورش و پزشکی می آورد، به قدری ناچیز است که به بیش از مستی مردم کشورهای امپریالیزم زده، کفاف نمی کند. سواد زنان هنوز از مردان کمتر است. با وجود تمام امکانات پزشکی، هنوز هم زنان هیچ کنترلی بر بارداری خود در کشورهای نیمه مستعمره ندارند. در آفریقا و آسیا هر سال، نیم میلیون زن در هنگام زایمان می میرند.

با توجه به چنین شرایطی از ستم، جای تعجبی نیست که زنان، به شوهران خود، در مبارزات علیه امپریالیزم پیوسته اند. در کشورهایمانند ویتنام، نیکاراگوه، فیلیپین، آنگولا و موزامبیک زنان اسلحه بدست گرفته و در مبارزاتی بسیار شجاعانه علیه امپریالیزم، مسلح به سلاح های سنگین و رژیم های داخلی وابسته به آن، جنگیده اند. اما بارها و بارها اهداف طبقه کارگر و زنان کشاورز، به وسیله رهبری ناسیونالیستی و خرده بورژوا که قدرت را به دست آورده و در سازش با امپریالیزم به خوش رقصی در آمده، به بی راهه کشیده شده و یا رهبران استالینیستی این جنبش ها با برقراری نظام بورکراتیک خود، بدترین چهره های یک زندگی خانوادگی کاپیتالیستی را مجدداً احیاء نموده اند.

در مواردی مانند ایران، نقش زبردست بودن سنتی زن، باعث شد که بعد از انقلابی که علیه شاه به وقوع پیوست، زنان با مسائل ضد انقلابی هولناکی از سوی آخوندها مواجه شوند. در مواردی دیگری، زنان واقعاً موفق بوده اند، به خصوص در زمینه هایی مانند سوادآموزی، بهداشت و درمان و حتا در بعضی موارد، در زمینه های حقوق دموکراتیک. بهر حال، بدون سرنگونی امپریالیزم یا حکام استالینیستی کشورهای در حال اضمحلال که از درون مبارزات ضد امپریالیستی بیرون آمده اند، حاصل تمام مبارزات زنان یا موقت خواهد بود، یا حذف شده و یا در ادامه استثمار از سوی امپریالیزم، بی معنی خواهند شد و خواسته های رفرمیستی یا نیازهای انگل وار بورکراتیک، بر اقتصاد با برنامه پیشی می جویند.

تمایل واپسگرایان در افغانستان در قربانی کردن برنامه سوادآموزی برای به توافق رسیدن با شورشیان واپس گرای اسلامی، خود نمونه اخیری از درجه و میزان خیانتی است که استالینیزم قادر است در رابطه با مسئله آزادی زن، مرتکب شود. ناسیونالیزم خرده بورژوا نیز دقیقاً به همین ترتیب همیشه خیانت کرده و باز هم خواهد کرد. تنها یک برنامه انقلاب مداومی که در آن دست یافتن به حقوق دموکراتیک واقعی و رسیدن به یک راه حل قابل پیشرفت در باره مسئله تقسیم

اراضی بتواند ارتباطی مستقیم با رسیدن طبقه کارگر به قدرت و سوسیالیسم داشته باشد، است که می تواند مبارزات زنان را علیه ستم به نتایجی موفقیت آمیز منتهی کند.

۱۶ - اشکال استثمار در دوران اولیه نظام سرمایه داری:

از چهره های اولیه دوره استثماری، یکی به اجبار انتقال دادن و در عمده فروشی به بردگی گرفتن سیاه پوستان غرب آفریقا، به وسیله تجار و مالکان اروپایی در آمریکا بود. خانواده و محله ها از هم پاشیده شده و هم نیروی کار و هم میزان تولید مثل این سیاه پوستان به طور تمام و کمال در کنترل برده داران درآمد. زنان برده از هرگونه آزادی در حق انتخاب برای روابط شخصی و جنسی خود محروم بوده و به عنوان تملک ارباب، مورد تجاوز و سوء استفاده آنان، قرار می گرفتند. زنان برده تمامی مسئولیت بزرگ کردن بچه ها را به تنهایی به عهده داشته، اما هیچ گونه کنترلی روی آینده آنان نداشتند. لذا تعجب آور نیست که زنان سیاه پوست، پرچم دار جنگ علیه برداری در آمریکا شدند.

برده داری آثار ناخوشایندی را در جوامع خود به جا گذاشته است، به خصوص در زمینه رشد نژادپرستی و در نتیجه، شکل گرفتن بعد سومی از ستم بر زنان سیاه پوست، زنان سیاه پوست طبقه کارگر در آمریکا و اروپا ستم سه گانه ای را متحمل می شوند.

سیستم قراردادی کار تا این حد تحت فرمان و ستم قرار داشتن را بوجود نیآورد، ولی آن هم فشار اضافی بر زنانی که به تنهایی مسئولیت خانواده را به عهده داشته و تأمین مالی نداشتند، می گذاشت. این امر به خصوص زمانی صادق بوده است که نیاز امپریالیسم فقط به نیروی کار مرد بوده است.

در قرن بیستم تأثیر مخرب امپریالیسم بر اقتصاد کشورهای نیمه مستعمره، سبب مهاجرت های کارگری در ابعاد جهانی گردید. زنانی که جزو دسته مهاجران هستند، در این میان با شکل خاصی از تبعیض و وزنه سنگینی از ستم، در کشورهای "مهمان دار" مواجه می شوند. وجود نژادپرستی و تجلی عمومی آن به شکل شوونیسم ملی، مانع از آن می شود که این زنان بتوانند از بعضی دستاوردهایی که زنان در قلب کشورهای امپریالیستی در چهارچوب دموکراسی بورژوائی برخوردار هستند، استفاده کنند. در اغلب موارد، نژادپرستی باعث می شود که این زنان به محله های مهاجرنشین عقب نشینی کنند. در این محله ها نیز آن گاه که ایدئولوژی پدرسالاری هم غلبه نماید. موانع و مشکلات زنان را در گرفتن حقوق دموکراتیک کامل شان و حضورشان در جنبش کارگری و مبارزه برای رهایی از ستمی که بر آنان وارد می شود، بیشتر می کند. بنابراین، آنان قادر نخواهند بود تا موضوعات مربوط به "ستم بر زنان" را در درون سازمان های کارگری در کل، مطرح نمایند. قوانین اداره مهاجرت خود، تقویت کننده موقعیت زیردست بودن زنان است. زیرا که در چهارچوب ازدواج، زنان را وابسته به شوهران شان گروه بندی می کنند. فشار این ستم و زیردست بودن قانونی، مشکل مبارزه با ستم بر آنان را در محدوده محله و خانواده اشان باز هم دو چندان می گرداند.

یکی دیگر از تأثیرات منفی قوانین مهاجرت در کشورهای امپریالیستی، این است که هزاران زن را از همسران شان به دور نگه می دارند. در نتیجه نه کشوری که اهل آن هستند و نه کشوری که شوهر به آن مهاجرت کرده، هیچ کدام مسئولیت سلامت و گردش زندگی این زنان را به عهده نمی گیرند.

فشار ستم به همراه نژادپرستی موجود در جنبش کارگری و کمبود جنبش زنان در جهت حمایت دائم از خواسته های زنان سیاه پوست، باعث رشد ناسیونالیست های سیاه پوست می شود. این استراتژی خواهان جدائی مبارزات زنان سیاه پوست از بقیه کارگران سیاه پوست و جدائی از کل طبقه کارگر است.

زنان سیاه پوست البته عملاً در تاریخ، بارها و بارها از پیشروان مبارزات اتحادیه ای مبارزه برای کسب کمک های اجتماعی و مبارزه علیه نژادپرستی بوده اند.

۱۷- استالینیسیم و ستم بر زنان: در اتحاد جماهیر شوروی هنوز

زنان تحت ستم قرار دارند، حتا با وجود این که دولت کارگری مبنی به ضوابط بعد از دوران نظام سرمایه داری، در آن حاکم است. عامل و شکل اصلی ستم بر زنان- وجود محیطی برای کار خانگی درون خانواده که بیشتر مسئولیت اش به عهده زنان است- به همان نحوی در این سیستم کارگری حاکم است که در بطن هر کشور امپریالیستی می باشد. پدیده ستم بر زنان یک امر "طبیعی" نیست که جدا از مسائل جامعه طبقاتی باشد، بلکه وجود این ستم، خود بازتابی است از رو به انحطاط گذاشتن دستاوردهای سالم یک دوران بعد از انقلاب تا رسیدن به وضعیت راکد کنونی، در شوروی. انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بلشویک ها، در برنامه خود یک بخش کلیدی و اساسی را شامل می شد که آن تعهد به رهائی کامل زنان بود. بلافاصله پس از کسب قدرت، تغییرات قانونی ای داده شد که حتا به روی دست "دموکراسی" بورژوائی قبلی زن زده و تساوی حقوق زنان را در سطح سیاسی، قانونی و مدنی تأمین نمود. حدود ماه دسامبر سال ۱۹۱۷، ثبت ازدواج در دفاتر اسناد رسمی ممکن و طلاق، امری آسان و آزاد گردید. سقط جنین در سال ۱۹۲۰ در بیمارستان های شوروی ممکن و مجانی شد. علاوه بر این ها، بلشویک ها به برچیدن ریشه های اصلی ستم بر زنان در درون خانواده نیز اقدام ورزیدند. برنامه هانی برای نگهداری کودکان در مهد کودک های دولتی، غذاخوری های عمومی و لباس شویی های عمومی و برنامه هایی از این قبیل، بدین منظور تهیه گردید. تبلیغات برای استفاده از امکانات دولتی در امور زندگی در همه ی جا به گوش می رسید.

اضافه بر این، "اداره امورزنان" بزرگ و فعالی هم (به نام زنوتدل) تأسیس گردید که کارش جذب میلیون ها زن کارگر و دهقان به بحث، تصمیم گیری و کار عملی برای به اجرا در آوردن برنامه آزادی زنان بود. اما این نقشه ها هرگز جنبه عینی و واقعی در ابعاد جدی، به خود نگرفتند و این عمدتاً به این خاطر ویرانی های جنگ داخلی و قحطی ناشی از آن بود که فشار بسیار سنگین اقتصادی را بر دوش دولت جوان آن گذاشت. برای مثال، تشکیل غذاخوری های عمومی در دوران جنگ داخلی، نه برای بهبود وضع و کیفیت روابط خانوادگی بود، بلکه بهبود راه برای پخش مواد غذایی کمیاب مردم به شمار می آمد. بعد از جنگ، دوره ی "خط مشی اقتصادی نوین" معرفی گردید که تأثیر آن به وجود آوردن بیکاری در ابعاد توده ای بود و در آن هنگام زنان بیشتر فشار و بدبختی را متحمل شدند.

حدود اواسط دهه ۱۹۳۰، رژیم، باقی مانده آثار برنامه سوسیالیستی بلشویک ها را در مورد اجتماعی کردن کار خانگی زنان، به طور کلی زدود. با رشد بوروکراسی در کنار کمبود عمومی- که با اولین "برنامه پنج ساله" تشدید هم شد- امکانات محدود و ناچیز موجود در زمینه نگهداری کودکان، غذاسانی و لباس شویی دولتی باز هم کاهش یافت و در عوض تکیه بر روشه ای خصوصی در این زمینه مجدداً رشد روز افزون یافت.

در سطح این جامعه بوروکراتیک هم وجود خدمت کاران خانگی، امری عادی گردید. سیاستی با تمام قدرت و ریاکارانه برای ساختن "کانون خانواده جدید" به راه افتاد تا بازگشت به بردگی در خانه را به عنوان هدفی برنامه ریزی شده و محق جلوه دهد. ادعاهائی هم که درباره اساس یک "خانواده سوسیالیستی" بر پایه عشق، می شد با محدودیت هائی که بر عشق و طلاق گذاشته شد، همه به خاک سپرده شدند.

در حقیقت همان طور که تروتسکی اشاره کرده، تمام منطق استالینیزم در این زمینه، متکی بر افزایش میزان "ازدواج برای راحتی" به عنوان وسیله ای برای دست یابی

به امتیازات و منابع کمیاب بود. کوتاهی نظام استالینیستی در بر آورده کردن نیازهای توده زنان در تهیه وسایل جلوگیری از بارداری و امکانات سقط جنین، سبب سقط جنین های غیر تخصصی می شد که به علت عفونت، باعث از دست رفتن جان این زنان می گردید. پاسخ این نظام بوروکراتیک به این نیاز، غیرقانونی کردن سقط جنین در سال ۱۹۳۶ بود. به جای فراهم آوردن امکانات لازم. بالاخره تا سال ۱۹۵۵ که مرگ به علت عفونت ناشی از سقط جنین به یک اپیدمی تبدیل شد، طول کشید تا رفورمی در قانون ایجاد گشت. خصلت شوم اقتصاد شوروی سبب شده است که امکان تهیه وسایل راحتی برای انجام کارهای خانه که در اختیار زنان خیلی از کشورهای امپریالیستی قرار دارد، برای زنان این کشور فراهم نباشد. ترکیب این امر با مسئله کمبود مواد غذایی دو شیفت کار زنان شوروی را حتا ستم گرانه تر از کشورهای امپریالیستی می گرداند. نتیجه حاصل از به گمراهی کشیدن انقلاب بلشویکی این شده است که اعتبار سوسیالیزم را در نظر طبقه کارگر جهان از بین برده و به خصوص در نظر زنان کارگر، این جامعه ی "کمونیستی" فرقی با قبل آن ندارد.

"رفورم" های اخیر گورباچف هم که از کوششی در راه اجتماعی کردن کارخانگی و آزاد کردن زنان از بندهای آن بسیار دور بوده، در اصل برای محکم تر کردن نقش خانواده به عنوان یک واحد اجتماعی می باشد و در واقع فشار را برای زنان شوروی جهت رها کردن شغل شان، بیش از پیش افزوده است. استدلال نظام بوروکراتیک در این مورد این گونه بوده است که "از بین رفتن حالت ظریف زنانه ی در زنان بر اثر نقش گسترده آن ها در کارخانجات و مشاغل دیگر حداقل تا حدودی در بوجود آمدن خیلی از بیماری ها و مسائل اجتماعی، تأثیر داشته است این ایدئولوژی واپس گر در کنار گزارش های زیادی از شرایط کاری وحشتناک زنان، بیرون می آید. این سیستم سر خود را به حمایت از زنان، با تشویق آنان به خانه نشینی، گرم کرده است.

۱۸- دستاوردهای زنان: حتا اگر نظام های بورکراتیک حاکم بر

کشورهائی که در گذشته انقلاب کارگری کرده اند، علاقه مبرمی به جلوگیری از امر رهائی زنان داشته و دارند و ماهیت واپس گرای خود را با طرز دفاع شان از خانواده و تقسیم کار مبنی بر جنسیت به اثبات رسانیده اند، باز هم قدم های بزرگی که در این زمینه، در این کشورها نسبت به قبل از انقلاب و در مقایسه با کشورهای امپریالیستی کنونی، برداشته شده، قابل انکار نیست. برای مثال، در چین و کوبا حقوق قانونی به زنان اعطاء گردید و امکانات بهتر در زمینه بهداشت و خدمات اجتماعی به آنها اختصاص داده شد. علاوه بر این، بدترین شکل از ستم دوران بربریت یعنی فروش زنان و دختران نیز طبق قانون ممنوع گردید.

با این وجود موقعیت های اجتماعی در رده ریاست و رهبری و حزب، اتحادیه های کارگری و سایر سازمان های اجتماعی، همواره در قلمرو مردان باقی مانده اند. همین امر، دقیقاً نشان می دهند که حضور زنان در تولید عمومی، اگر چه پیش شرط مهمی در نیل به رهائی کامل آنان است، اما به تنهایی کافی نبوده و در صورت اداره غلط اقتصاد کشور در یک نظام بورکراتیک، تمام دست آوردهای زنان دائماً در معرض خطر قرار دارند. در این کشورها نقش زنان خدمت به دولت و جامعه از طریق انجام کارهای نامطلوب خانه به همراه سایر اموری است که رژیم لازم تشخیص دهد. برای مثال نقش کلیسا در لهستان، هرگز به وسیله بورکراسی استالینستی به طور جدی و موثر مورد سؤال قرار نگرفته است. به همین دلیل کلیسا همواره در شکل دادن به ستم ایدئولوژی و جنسی به زنان ادامه داده است.

۱۹- آزادی زنان و سوسیالیزم: برای این که زنان بتوانند از حقوق

کامل و مساوی با مردان در زمینه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی برخوردار باشند، باید پایه های ستم اجتماعی و اقتصادی وارد بر آنان کلاً از بین برود. وجود

خانواده به عنوان حوزه خصوصی شده تولید نیروی کار، باید کاملاً منهدم گردد. به این دلیل ما آرمان استالینیستی به نام "خانواده پرولتاریائی" را رد می‌کنیم، زیرا که تنها عکس برگردانی از خانواده بورژوائی است که در آن کار خانگی به شکل خصوصی شده آن محفوظ مانده است و در این زمان به خدمت بورکراسی در آمده است. زحمت تهیه ی خوراک، سرپناه و آسایش لازم برای باز تولید نیروی کار باید تماماً به عهده جامعه به طور جمعی باشد تا به مسئولیت هر خانواده، به تنهایی جهت فراهم آوردن این امکانات، خاتمه داده شود. تنها در پی رهائی از این بردگی در خانه است که زنان می‌توانند کاملاً به طور مساوی با مردان، جذب تولیدات اجتماعی شوند. اما این جذب به تولید اجتماعی شدن، موقعی شکل واقعی به خود می‌گیرد که تقسیم کار بر اساس جنسیت نیز از میان برداشته شده باشد. در این مورد خاص از انتقال، این تنها زنان نیستند که به طور تاریخی از آن متأثر می‌شوند و در جهت انحلال آگاهانه خانواده بورژوائی و تفوق بر نیروهای حامی تقسیم بندی های جنسی، سوق داده می‌شوند، بلکه آن‌ها تنها بخشی از طبقه کارگر هستند که روند این انتقال را با تمام توانائی خود و مصممانه سرعت می‌بخشند.

البته در این مبارزه، زنان به عنوان توده ای مجزا نشدنی و به شکل متحد برای از بین بردن تسلط مردانه و خانواده بورژوائی، عمل نمی‌کند. اعتقاد به این امر را به دامان عقیده به نظریه خود به خودی می‌اندازد. یعنی صرف وجود ستم، فی‌الذات می‌تواند به طور خود به خودی، مقاومت را هم در ستم‌دیدگان بوجود می‌آورد. در حالی که در این مبارزه هم مانند تمام مبارزات دیگر، پیشروان آن نقش مؤثر دارند. حزب انقلابی و به ویژه زنان عضو در این حزب، در جبهه مقدم این مبارزه قرار می‌گیرند. زنان کمونیست، مترقی‌ترین لایه های این جبهه را سازماندهی خواهند کرد که شامل مبارزان فعال طبقه کارگر که عضو حزب نیستند هم می‌شود. به خصوص زنان جهت مبارزه با ستم جنسی و جنگ برای برقراری تساوی حقوق و برای به

حرکت در آوردن کل توده زنان کارگر، در به اجرا گذاشتن نقش خود به عنوان عناصر پیشتاز تاریخ در انتقال سوسیالیزم و رهائی زن، سهمی باشند.

انجام این وظیفه نمی تواند جدا از سرنگون کردن نظام مالیکت خصوصی بر وسایل تولید باشد. آن گاه، و تنها آن گاه، است که این امکان بوجود می آید که بر پایه ی یک اقتصاد با برنامه، به طور سیستماتیکی بتوان تمام جوانب ستم بر زنان، یعنی حقوقی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را زدود. برای شروع، داشتن قدرت در دست طبقه کارگر که مسلح به سازماندهی باشد، از جانب شوراها و در درون ملیشا برای شکستن مقاومت استثمارگران، ضروری است.

در تمام جوامع طبقاتی قبلی، همیشه زیردست بودن زن و مرکز خانواده قرار دادنش دو خصوصیت مشترک و بارز بوده اند. رهائی واقعی زنان و کودکان از ستم و تبدیل آن به زندگی در نظام سوسیالیستی، نیاز به یک مبارزه سخت و طولانی علیه تمام عقاید و عرف معمول در جامعه دارد. تغییر شخصیت و روحیه مردم که لازمه یک زندگی جمعی و بر پایه همکاری است، نسل ها فرصت می خواهند تا کاملاً جا افتاده و پذیرفته شود. تأثیرات عمیق روانی ناشی رشد در جامعه ای که معیارهای مبتنی بر سود، حرص و مبارزه باشد، یک شبه از میان نمی رود. یک مبارزه آگاهانه و طولانی برای ایجاد تغییر لازم است. اما با پایه مادی برای ایجاد روابط اجتماعی جمعی که به دنبال حاکمیت دولت کارگری حاصل می شود، یعنی برنامه ریزی جهت برآوردن نیاز، نه احیای سود، از بین بردن زندان تنهائی درون کانون خصوصی خانواده و ساختن روحیه جدید برای انسانی نو و آزادی واقعی در روابط شخصی و جنسی، ممکن می گردد.

در سال ۱۸۴۸، مارکس و انگلس خواهان از بین بردن خانواده بورژوائی شدند. در روسیه بعد از انقلاب ۱۹۱۷، ثابت شد که روابط خانوادگی مبتنی بر ارزش های بورژوائی را نمی توان در یک حرکت از بین برد. دولت کارگری پایه اقتصادی را برای اجتماعی کردن کار خانگی بوجود آورد (اگر چه نظام استالینیستی بر به حقیقت

پیوستن این دست آورد، مانند سایر دست آوردها، مهره بطالت زد). با اجتماعی کردن جوانب چندی از کار خانگی در نظام کارگری، بلافاصله نمی توان شکل و ارزش های خانواده بورژوازی را از بین برد، اما می توان این امکان را به زنان داد تا خود را از زندان خانواده و کار خصوصی شده، آزاد کنند.

به همان میزان که ابعاد کار خصوصی خانگی، اجتماعی گردد (از قبیل تهیه امکانات نگهداری از کودکان، امکانات و وسایل لازم برای نظافت و تهیه و آماده کردن مواد غذایی). به همان میزان نیز پایه و اساس خانواده "قبلی" به ارث رسیده از نظام بورژوازی، جمع شده و محو می شوند. بدین ترتیب است که شکل خانواده "سابق" نیز مانند خود سیستم، به وسیله پیشرفت های نظام کمونیستی، برچیده می شود. اما به هر حال، همان طور که ما با تخیلات ایده آلیستی در رابطه با روابط جنسی در نظام کمونیستی، پیش بینی نمی کنیم، به همین ترتیب هم تصویری از شکل "خانواده" در این نظام، ترسیم نمی کنیم. اما می دانیم که خانواده بورژوازی به طور کلی از بین خواهد رفت. آن چه که جایش را می گیرد، چیزی خواهد بود که مردمان آینده، بدون هیچ گونه محدودیت مادی و ایدئولوژیکی که یادگار (و عذاب دهنده) از روابط خانوادگی در نظام سرمایه داری باشد، تعیین خواهند کرد. به این نحو هم؛ شرایط برای آزادی روابط جنسی که در آن انسان ها آزادانه حق تعیین روابط جنسی خود را دارند، بوجود خواهد آمد.